مالک هذا الملک مملوک

لمالک الملوک الکاتب

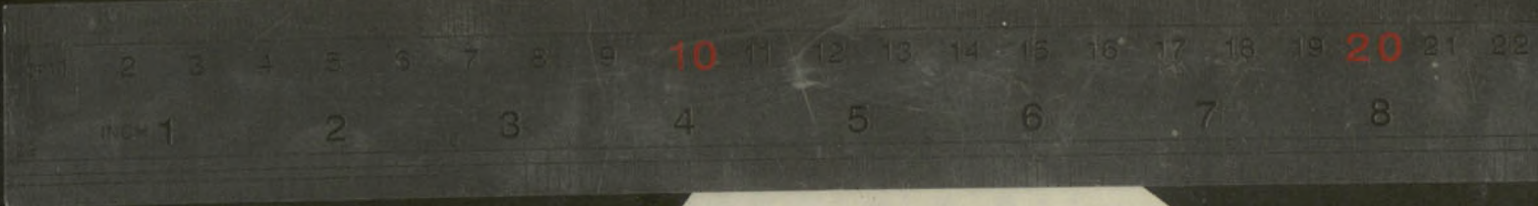




وبه بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

الحمد لله الذی هدانا بنور الایمان واطلق السنتنا
بتلاوة القرآن وجعلنا من امة اشرف بریته
وآخر خلیفته محمد المصطفی سید الانس والجان
الذی نزل علیه الفرقان صلی الله علیه وآله و
اصحابه وخلفائه الذین هم امناء الرحمن سیما ابن
عمه رابع الخلفاء وافضل الامناء واولی العلماء و
تالی کتاب الله ومفسره بافصح البیان وابلغ
التبیان قامع اهل الشرک والطغیان و بعد
بر اصحاب بصیرت وارباب بصیرت مخفی نماناد که بعد از شناختن
حضرت باری الله تعالی جل شانه نظر بمضمون بلاغت شمول
حدیث ما یتقرب العبد بشیء بعد المعرفة افضل

افضل من الصلوة نماز عمده ارکان ایمانست و او اربع بنده
مکلف با وجود بستار حلق و قوت اخراج حروف از مخارج
مخصوصه بنابر حدیث شریف نبوی صلعم که لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب بی تصحیح قرآن مجید و بفحوای آیه وافی هدایه ورتل
القرآن ترتیلا مقبول نیست پس اکمل عبارات و اجل مرادات
بعد از معرفت الله تحصیل علم ترتیل است لهذا ذره بیمقدار و حقیر
خاکسار خوشه چین خرمن اخیار المفتقر الی غفران الله
الملک الغفار بنده جانی مختار اعمی اصفهانی بخاطر رسید که جهة
یادگار تحصیل دعای خیر رساله تالیف باید که منتهی را تذکره
و مبتدی را تبصره بوده باشد و از او مرتب گردانید بر مقدمه
و دوازده باب و خاتمه و موسوم ساخت بمختار القراء والله المستعان
و علیه التکلان مقدمه در بیان ثواب تلاوت و مرتبه قاری



قرآن و والدین او و ثواب تعلّم و تعلیم آن
باب اول در بیان حروف هجا و معرفت و عدد و مخارج
آن و بعضی امور که تعلق بآن دارد مشتمل بر دو
فصل و سه فایده باب دوم در بیان صفات ذاتیه
و عارضیه حروف و معنی لحن و بعضی احوال متعلقه بآن مشتمل
بر دو فصل باب سوم در بیان استعاذه و بسمله مشتمل بر دو فصل و دو تنبیه
باب چهارم در بیان احکام هاء کنایه باب پنجم
در بیان مد و قصر باب ششم در بیان ادغام صغیر و کبیر
از متماثلین و متجانسین و متقاربین و ادغام لام تعریف نزد
حروف شمسیه و اظهار آن نزد حروف قمریه در این دو فصل است
باب هفتم در بیان احکام میم ساکن نزد حروف هجا
باب هشتم در بیان احکام نون ساکن و تنوین نزد

نزد حروف هجا باب نهم در بیان تفخیم و ترقیق
راآت باب دهم در بیان معنی وقف و اقسام
و انواع و احکام آن و معنی اختلاس و اشمام
و روم و رموز مشتمل بر سه فصل و دو تنبیه باب یازدهم
در بیان نسب و مولد و تاریخ فوت عاصم و راویان
او و سند قرائت وی و اختلافات
مابین ابوبکر و حفص و اقعه باب دوازدهم
در بیان رسم الخط قرآنی مشتمل بر دو فصل و یک تنبیه
خاتمه در بیان کیفیت تکمیل از ضحی تا آخر
قرآن و علت آن و طریق آداب تلاوت
و ختم قرآن مجید و بعض ادعیه متعلقه بشروع
و در آن سه مطلب است مقدمه در بیان در

ختم قرآن

فضیلت تلاوت قرآن و ثواب قاری آن و
والدین او و ثواب تعلم و تعلیم آن اگرچه در
باب احادیث بسیار هست لیکن این رساله
را گنجایش همه آنها نیست پس قدری از آن
که مبتدی را بشوق آورد درین مختصر تحریر می
یابد بدانکه در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه
قاری قرآن را دفن کنند خطاب شود بر زمین
از زمین این شخص را عذاب نکنی زمین گوید
خداوندا کسی که کلام تو در سینه او باشد
چگونه او را عذاب بتوانم کرد و در حدیث
دیگر از حضرت پیغمبر منقول است اَهْلُ
الْقُرْاٰنِ اَهْلُ اللّٰهِ وَخَاصَّتُهٗ یعنی

یعنی اهل قرآن اهل خدا و خاصان وی اند و
ایضاً فرموده هر که قرآن تلاوت نماید در روز
قیامت شفاعت کند او را ناجی و رستگار
خواهد بود و باز فرموده که افضل عبادات امت
من خواندن قرآن است و دیگر فرموده که
اَشْرَفُ اُمَّتِیْ حَمَلَةُ الْقُرْاٰنِ و نیز
روایت شده که چون قاری قرآن در بهشت
آید او را گویند اِقْرَءْ وَارْقَ فامن ا
القرآن یعنی بخوان آیه از قرآن و درجه بالا رو و پس از
آیه میخواند و درجه بالا میرود و چندانکه در حفظ داشته باشد اللهم
ارزقنا حرمة القرآن و نیز از حضرت رسول صلعم منقول است
که فرمود یا سلمان علیک بقراءة القرآن فان قراءة

القرآن کفارةٌ للذنوب وسترٌ من النار وامانٌ من العذاب
ویکتب لمن یقرءه بکل آیةٍ ثواب مائة شهیدٍ
ویعطی بکل کلمةٍ ثواب نبیٍّ وینزل علی قاریه
الرحمة وتستغفر له الملائکة واشتاق الیه الجنة
ورضی عنه المولی وترجمه این حدیث شریف آنست
که ای سلمان بر تو باد بقراءت قرآن پس بدرستی خواندن قرآن
کفاره است مر گناهان را و پرده‌ایست میان تو و آتش و امانست
از عذاب و نوشته میشود برای کسی که قرائت میکند او را بازای
هر آیه ثواب صد شهید و باو داده میشود بهر کلمه ثواب پیغمبری و فرود میاید بقاری
قرآن رحمت حضرت حق و استغفار مینمایند برای او ملائکه زمین و آسمان
و خواهشمند میشود بهشت برای او و خشنود میشود از و پروردگار عالمیان
و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در اول تفسیر منقولست که آن

با نحضرت فرمود که پدرم از آبای خود از حضرت رسالت پناه صلعم نقل کرده
که آنحضرت فرموده اند که کسی که بخواند قرآن را و عمل کند بر آنچه در آنست
در روز قیامت پدر و مادر او را حله پوشانند از نور که دنیا و آنچه
در آنست قیمه کمترین رشته آن برنیاید و تاجی بر سر او نهند از نور
که روشنی آن تاج مثل روشنی آفتاب و ماه باشد در خانهای دنیا و از حضرت
رسول خدا صلعم منقولست که خیرکم من تعلم القرآن وعلمه و قاری
قرآن را این ثوابها وقتی حاصلست که بمقتضای کریمه
ورتل القرآن ترتیلا عمل نماید والا از کسانی خواهد بود که در شان
ایشان حدیث رُبَّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعنه ورود
یافته و مرویست از جناب رسالتمآب صلعم از معنی ترتیل سوال نمودند
آنحضرت فرمودند الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف و از
حضرت امیرالمومنین ع مرویست که الترتیل تجوید الحروف و معرفة

الوقوف باب اول در بیان حروف هجا و عدد مخارج و ذکر
لوازم آنها مشتمل بر دو فصل و سه فایده فصل اول در ذکر لوازم
آنها مخفی نماناد که پیش از دانستن مخارج شناختن دندانها از
لوازم است که در اداء بعضی از حروف احتیاج بآنها میافتد و عدد
دندانها سی و دو یا بیست و هشت اند و بنا بر هر یک از چهار قسم
بیرون نیست قسم اول ثنایا که جمع ثنیه است و آن چهار دندان
پیش است دو از زیر و دو از بالا قسم دوم رباعیات که جمع
رباعیه است و آن نیز چهار دندان متصل به ثنایا قسم سیوم
انیاب که جمع ناب است و ناب عرب دندان نیش را گویند و آن نیز چهار
دندان متصل برباعیات قسم چهارم اضراس که جمع ضرس است
و آن بیست یا شانزده و آن نیز بر سه نوع و یا بر دو نوع است
نوع اول ضواحک که جمع ضاحک است بمعنی ضاحک خنده کننده

کننده را گویند و اینها را ضواحک بسبب آن نیز گویند که در هنگام تبسم
پیدا میشوند و اینها چهار دندان اند متصل بانیاب نوع دوم
طواحن که جمع طاحن و طاحونه است که بمعنی آسیا است و اینها
دوازده میباشند متصل بضواحک نوع سیم اگر باشد نواجذ و نواجذ
خوانند و نواجذ جمع ناجذ است و ناجذ نو رسته را گویند و اینها چهار اند
که ابتداء بلوغ تا بسی سالگی موعد بر آمدن آنها است گاه اگر در بین
برنیامدند پس بعد بر نخواهند آمد و اینها مشهور بدندان عقل اند متصل
بطواحن فصل دوم در بیان حروف هجا و معنی و عدد مخارج آن
بدانکه هجا معنی عدد است و مخارج جمع مخرج است و مخرج بمکان
بیرون آمدن حرف است و حروف هجا بنا بر قول اهل عربیت بیست و نه
و مخارج بنا بر قول خلیل بن احمد که پسندیده قراء است هفده است
اول مخرج همزه و هاء است از آخر حلق ابتدای قصبه شش دوم

[illegible]

مخرج عین و حای مهملتین است از وسط حلق سیوم مخرج غین و خاء
معجمتین است از اول حلق و این حروف را حلقی گویند چهارم مخرج
حروف مد است از هوای دهن بنابر قول اصوب و حروف مد سه است
چنانچه بیاید و این حروف را جوفی و هوائی گویند پنجم مخرج قاف است از غلصمه
لهات ششم مخرج کاف است از عکده لهات و قاف را غلصمی گویند
و کاف را عکدی و هر دو را لهوی گویند و لهات گوشت است
در آخر زبان بجانب حلق آویزان است طرف حلقی آنرا غلصمه گویند
و طرف فمی آنرا عکده نامند و بفارسی لهاترا ملازه گویند هفتم
مخرج جیم و شین معجمتین و یاء غیر مدی است از میان زبان با آنچه برابر
اوست از کام بالا و در جیم بتمامه زبان بکام بالا چسبد و در شین و یا
نمی چسبد و این حروف را شجری گویند و شجر عبارتست از کشاد دهن چون
در ادای این حروف دهن کشاده میشود باین سبب این حروف را شجری گویند

گویند هشتم مخرج ضاد معجمه است از کنار بیخ زبان با آنچه برابر او است
از شکم دندانهای اضراس بالا خواه از طرف چپ خواه از طرف راست
و این حرف را ضرسی و حافتی و بعضی شجری نیز گویند نهم مخرج لام است
از کنار سر زبان با لثه دندانهای انیاب و رباعیات بالا خواه از طرف
چپ خواه از طرف راست دهم مخرج نون است از سر زبان با لثه دندانهای
ثنایای بالا یازدهم مخرج راء مهمله است اندک بالاتر از مخرج نون از پشت
سر زبان و این حروف را لثوی گویند و لثه عبارتست از گوشت پای
دندانها دوازدهم مخرج طا و دال مهملتین و تاء مثنات فوقانیست
از تیزی زبان که او را ذلق گویند با آنچه برابر اوست از شکنهای کام بالا
که متصل است بلثه ثنایا که آنرا نطع گویند و این حروف را ذلقی و نطعی
گویند سیزدهم مخرج ظا و ذال معجمتین است و ثاء مثلثه از ذلق
با سر دندانهای ثنایای بالا و این حروف را ذلقی و بعضی لثوی گویند چهاردهم

مخرج سین و صاد مهملتین و زاء معجمه است از باریکی سر زبان که او را
اسله گویند با آنچه برابر آنست از شکم دندانهای ثنایای پایین باندک
فاصله و این حروف را اسلی گویند پانزدهم مخرج فا است از سر دندانهای
ثنایای بالا و از شکم لب زیرین شانزدهم مخرج میم و واو غیر مدی و با است
از دو لب لیکن میم از بیرون و واو از میان و با از درون لب است
و در میم و با لبها بهم می چسبد و در واو نمی چسبد این چهار حرف را شفوی گویند
هفدهم مخرج میم و نون با غنه است از خیشوم بنابر قول صحیح و خیشوم
عبارتست از سوراخ بینی و این دو حرف را غنوی گویند فائده اولی
بعضی این حروف را فرعی است که قرائت آن صحیح است مانند همزه
بین بین که میانه همزه و الف و همزه و واو و همزه و یا است در
تسهیل و آن فرع همزه محققه است و الف ممالهٔ و مفخمه که فرع است از الف
منتصبه و رقیقه و صاد مشمّه زا که فرع است از صاد و زا خالص و لام

و لام مغلظه که فرع است از لام مرققه در لفظ جلاله که ما قبل آن مکسور
نباشد و در آنچه روایت صحیح است از ورش بعد از صاد و طاء مهملتین
و ظاء معجمه مانند علی الله و رسل الله و الصلوٰة و الطلاق
و ظلام و را مرققه فرع است از راء مفخمه فائده دویم در بیان
امتحان نمودن و مستحکم ساختن حروف در مخرج خود قاعده آنست
که هرگاه کسی خواهد بداند که حرف از مخرج ادا میشود یا نه همزه مفتوحه
بر سر الحرف در آورده آن حرف را ساکن بلکه مشدد نموده بآن تکلم
نماید تا مشخص شود مانند اءْ و ابْ و اتْ و اثْ تا آخر برین
قیاس است فائده سوم در بیان فرق ما بین همزه و الف بدانکه
نزد اهل عربیت یعنی نحاة و اعداد یان حروف هجا را بیست و هشت
میدانند چنانکه میگویند که فرق ما بین همزه و الف نباشد بجهة آنکه
در عدد مانند همند و در حساب جمل این دو را در عدد یک شمرده اند

وقول ثانی آنست که اگر تفاوت ها بین این دو موجود نیست در علم
غیرهم باشند و اهل عربیت قول آنست که همزه آن باشد که قبول
حرکت نماید و الف قبول حرکت ننماید بلکه همیشه ساکن شود و ابتداء بآن ممکن نه
محال لهذا در حروف هجا لامی بآن ضم نموده گویند لام الف لا و علت
ترجیح لام بر سایر حروف درین مقام بودن لام است در قلب الف و الف در قلب لام

باب دویم در بیان صفات ذاتیه و عارضیه حروف و بعضی
لحن و بعضی احوال متعلقه بآن مشتمل بر دو فصل و دو تنبیه **فصل اول**
در بیان صفات ذاتیه و صفات ذاتیه حروف آنند که هر دو از آنها
ضد اند با یکدیگر پس لابد هر حرف پنج صفت از صفات مذکوره حاصل است
اول انفتاح کردن که بمعنی باز شدن است دویم اطباق که بمعنی جمع
شدن است و حروف اطباق چهار اند ص ض ط ظ و این حروف را
مطبقه نیز گویند که زبان در ادای این حروف جمع شده میل بکام بالا

بالا نموده تفخیم ادا میکرد و باقی حروف را منفتحه میگویند بسبب اینکه
در ادای اینها زبان پهن گشوده شده برقت ادا میکردند سوای لام و راء
در بعضی احوال چنانچه بیاید سیم جهر که بمعنی بلند شدن صوت است چهارم
همس که بمعنی فرو شدن آواز است و حروف مهموسه ده اند مجتمع در کلمات
فحثه شخص سکت و اینها را مهموسه بسبب آن میگویند که چون ضعف
درین حروف هست در ادای آنها آواز خود گذاشته شد بمرتبه که جوهر صوت
در آنها ظاهر نشود و ضد این حروف را مجهوره گویند بسبب قوت که درین حروف
هست در ادای اینها آواز منجلی شود بمرتبه که جوهر صوت مشخص و ملتفت و مخفی
نماند که نسبت جریان همس و تقیید جهر که در کتب قوم مسطور است یکسان
فقیر راهی ندارد زیرا که جریان خاصه رخوت و تقیید خاصه شده شدت
و در حروف مهموسه تا و کاف چونکه از حروف شده اند جریان ندارند
و در ادای آنها صوت در مخرج منعقد میشود مانند اک و ات و در حروف

و غیر از ده حرف مهموسه باقی حروف
مجهوره اند

مجهوره حروفی که متصف بصفت رخوه اند جاری میشوند مانند اذ واز
واض واظ واغ واث والله اعلم بالصواب پنجم رخوه که بمعنی سستی
ششم شده که بمعنی سختی است حروف شده هشت اند مجتمع در
کلمات اجد قط بکت واین حروف شده بواسطه آن گویند
که در مخرج لجهة قوتی که در آنهاست منعقد میشوند و باقی حروف
بر دو قسمند پنج از آنها که مجتمع اند در ترکیب لم نرع متصف
بصفة بین الشدة والرخوة بعلت آنکه نه بآن سختی اند که صوت
در اداء این حروف در مخرج بالمرة منعقد شود ونه بآن سستی که جریان
تمام یابد بلکه در اول اندک جریان یافته پس بعد منعقد شوند و بعضی
حروف را بابین ملحق ساخته در ترکیب آن نو دعالمی گفته اند آنچه
ازین حروف باقی ماند متصف بصفت رخوه اند زیرا که در اداء
اینها بعلت سستی که در این حروف است نفس در مخرج جریان میابد

نمییابد هفتم استفال که بمعنی طلب پستی کردن است هشتم
استعلا که بمعنی طلب بلندی کردن است و حروف استعلا مجتمع اند
در کلمات قظ خص ضغط واین حروف را مستعلیه بعلت آن
گویند که در اداء اینحروف صوت میل به بلندی نموده به تفخیم ادا میکردند
وباقی حروف را مستفله گویند بسبب آنکه در اداء اینها صوت میل
به پستی نموده به ترقیق ادا میکردند نهم اصمات که بمعنی منع
وسنگینی دهم اذلاق که بمعنی طرف وسبکی است و حروف مذلقه
شش اند مجتمع در ترکیب فر من لب واتصاف اینحروف
باین صفت بجهة آنست که از طرف لب وزبان ادا میشوند وباقی
مصمته بجهة آن گویند که در اداء آنها سنگینی در مخرج حاصل میشود
و در کلام عرب کلمه رباعی ویا خماسی که همه حروف آن مصمته باشد
یافت نشده ممنوع است مگر عسجد که علم است از برای زر د

عسطوس و اکدیح که هر یک کلمه از برای حروفی این صفت را
بالاستقصا جمع نموده اند که مرتبه و الف در ترقیق و تفخیم تابع ما قبل
خود است فصل دوم در بیان صفات عارضه لا صفات عارضیه
شانزده اند که هر یک را آنها عارض بعضی حروف میگردد در هنگام
سکون اول قلقله که معنی جنبش است دوم ضغط که معنی فشار است
مخصوص بحروف قطب جد زیرا که در این حروف در هنگام سکون
بجهت شده و جهر تعقید کامل در مخرج بهم میرسد بمرتبه که ماهیت این حروف
معلوم نمیگردد پس در این هنگام محتاج بصفت قلقله و ضغط
اند تا آنکه ماهیت آنها مشخص شود و همزه را بجهت آنکه گاهی
ابدال و گاهی تسهیل عارض میشود ازین صفت اخراج نموده اند
و باقی حروف ساکنه اند و مراد از ساکنه در این موضع آنست
که این حروف در هنگام سکون مطلق جنبش ننمایند سیم حروف

حروف است مخصوص بحروف مد و لین و اینها را جوفیه بجهت آن گویند که حروف
مد از هوای دهن و واو لین از میان دو لب و یاء لین از میان دهن ادا
میگردند چهارم خفا است مخصوص بحروف مد و ها و اینها را مخفیه
بعلت آن گویند که حروف مد را چون ماده نمیباشد و ها را
در اداء آنها مد خفی هست و صوت آنها باشباع حرکات لین بجهت
ضعفی که دارند غالب اوقات آنست که بتحلیل میروند و نیا لشان
بیک الف مد است چنانچه الف از اشباع فتحه و واو مدی از اشباع ضمه
و یاء مدی از اشباع کسره بقدر یک الف مد حاصل میشود و ها نیز
بجهت ضعفی که دارد متصف باین صفت است پس باید که صفت خفا را
از حروف مد بیک الف مد سلب نباید و از ها بهت ثابت پنجم
نبر که معنی تیزی و تندی است مخصوص بهمزه و همزه را منبوره بسبب آن
گویند که بعلت شدت و جهری که در اوست تیز و تند ادا میگردد

ششم تکریر که بمعنی دو بار گفتن است مختص براء مهمله است و راء را
بجهة آن مکرره گویند چون غلطی در آن است گویا دو بار گفته میشود
پس این صفت از آن مخفی داشته بودن زایل باید کرد
تا آنکه تشدید برهم نخورد هفتم انحراف که بمعنی کج است
مختص بلام و راء مهمله است و این دو حرف را منحرفه بسبب آن گویند
که در ادای لام کنار زبان کج گردیده بلثهٔ انیاب و رباعیات
میرسد و در ادای راء سر زبان پیچیده و از پشت سر زبان ادا
میگردد هشتم بحّه که بمعنی گرفتگی صوت است مختص بحاء مهمله و حاء را
مبحوحه بسبب آن گویند که در ادای آن صوت را گرفتگی حاصل میشود
نهم نفث که بمعنی دمش است مختص بثاء مثلثه و ثاء را منفوثه
بسبب آن گویند که در ادای آن دمشی بهم میرسد دهم نفخ که بمعنی آماس است
مختص بفاست و فاء را منفوخه بسبب آن گویند که در ادای فاء آماسی

جوف است مختص بحروف مد و لین و اینها را جوفیه بسبب آن گویند
آنکه نفسی در لب بهم میرسد یازدهم جرجره که بمعنی خراشش در حنجرین
بهم رسیدن است مختص بخاء معجمه است و خاء را مجروره بسبب آن گویند
که در ادای آن خراشش در حنجرین بهم میرسد دوازدهم صفیر که بمعنی
شوت زدن است و آن مختص بسین و صاد مهملتین و زاء معجمه است
و این حروف را صفیریه بجهة آن گویند که در ادای اینها شوت زدن بهم
میرسد سیزدهم اعتلال است که بمعنی تغییر و تبدیل مختص بهمزه و حروف مد
و اینها را معتله بعلت آن گویند که در اینها تغییر و تبدیل مکرر بهم میرسد
چهاردهم تفشی که بمعنی پراکندگی است مختص بشین معجمه و بعضی میم
و راء مهمله و فاء را بآن ضم ساخته اند و اینها را حروف تفشی بسبب آن
گویند که در مخرج پراکندگی بهم رسانند پانزدهم استطاله که بمعنی
درازیست مختص بضاد معجمه است و ضاد را مستطیله بسبب آن گویند که طول

مخرج از دندان نواجذ تا دندان ضواحک است و سبب سرکشی بالای زبان مستطیل

گوشه ... و هرچند معنی او برای ضاد مناسب است شاید که ... غنه که عبارت

از آوازی که بعد از انضمام شفتین از خیشوم بیرون آید و این مخصوص است

بمیم و نون مشدد یا ساکنی که ادغام با غنه یا اخفا شوند والله اعلم

تنبیه اول بباید دانست که در مخارج و صفات مذکوره حروف

هرگاه خللی بهم رسد شک نیست که لحن در قرائت بهم خواهد رسید

مانند آنکه ذال معجمه را از مخرج زاء معجمه و سین مهمله را از مخرج ثاء

مثلثه و قاف را از مخرج غین معجمه و ضاد معجمه را از ظاء معجمه یا بعکس ادا

کردن و تکریر در راء مهمله و تفخیم در حروف مستفله و ترقیق در حروف مستعلیه

بعمل آوردن حروف مستعلیه که بجا در حروف مستعلیه تفخیم باید ادا نمود و مستفله

باستفال خود و مستعلیه باستعلا خود باقی باشد زیرا که استعلا صفت قوه و استفال صفت

ضعف و هر قوی ضعیف را میخواهد تابع خود سازد مانند محصنه و نضره و بطشا

و بطشا و عطا و نعضی و حق و مستقیم که بجا ... تفخیم واقع شود

تنبیه دوم مخفی نماند که آنچه بعضی از فضلا تصور نموده اند که ... مخارج

و صفات میزه مدات و غنه کافیست در تحصیل صفات لازم نیست

غافل اند از این معنی در اکثر کلمات اعراب ... الحراف بتغییر جمله

فقیر از بعض فحول استماع نموده ام که بعضی کلمات را بنحوی میخوانند که مستلزم

لحن است چون کسره همزه ایاک و فتحه اولای لیله القدر که بنحوی ملفوظ

مینمایند که نه فتحه است و نه کسره و در سوره علا آیات را به نحوی وقف

مینمایند که بهم میرسانند تسویه و بعضی کلمات را که بتکیه میکنند

غرض از تکیه در گذشتن حرکت است از حد خود و هرگاه حرکت از حد خود

در گذرد اشباع خواهد بود و اشباع مستلزم زیادتی حرفست و زیادتی حرف مبطل

نماز است و آنکه در میان مردم متداول شده که در سوره حمد ...

که هرگاه حرف کلمه سابق با اول کلمه لاحق متصل گردد ملتبس ... میشود

هیچ یک از محدثین و فقها و قراء در کتب خود ذکر ننموده اند مگر آنکه در بعضی
نسخ نصاب ابو نصر فراهی مسطور است آن این است رباعی در فاتحه
الکتاب اسم شیطان هفت است که در نماز باید نقصان باشد اول حرف
کیومرث تع دیگر کشش ثقل تقل تبک بدان دو رضیت مراد و این
باشد دال الحمد را از آخر کلمه سابق قطع نموده لام لله کلمه لاحق
وصل باید و همچنین هاء الرحیم را از [illegible] را در رب متصل سازند
و علاوه بر اینها آخر و از جناب معصوم حدیث بعضی این وارد شده
که حاشا کلام جناب اقدس الهی ملتبس باسم شیطان گردد پس بر کافه عباد
حاذق باید شود هر عاقل بالغ را لازم است بقدر امکان سعی در تحصیل
این علم نمود و بمقتضای آیه کریمه و رتل القرآن ترتیلا عمل کرده معاتب
و معاقب نباشد چنانچه از زید بن ثابت مرویست که قرائت القرآن سنة
ماثورة یاخذ الآخر عن الاول و در حدیث دیگر وارد شده قراءة

کقراءة القرآن سنة ماثورة یاخذ من افواه الرجال فاتبعوا ولا تبتدعوا
لحن بر دو قسم است جلی و خفی لحن جلی تغییر در اعراب کلمه و زیاده و نقصان
و لحن خفی ترک حقوق حروف است از حیثیت مخرج و صفات والله اعلم بالصواب

باب سوم در بیان استعاذه و بسمله مشتمل بر دو فصل فصل اول در
بیان استعاذه بدانکه در هنگام شروع بتلاوت گفتن اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم سنت است و بعضی نظر بقول جناب اقدس الهی در کلام [illegible]
فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم از صیغه امر [illegible]
وجوب نموده اند و بعضی محققین گفته اند که استعاذه قبل از قرائت [illegible]
صواب است چنانچه سابق بیان گردید از جانب [illegible] استعاذه نیز [illegible]
که آلوده بسخنان لغو و ناخوشی لهجه ها شده پاک نموده شایسته تکلم بکلام الهی
شاید اگرچه صیغه های دیگر در استعاذه وارد شده است لیکن صیغه مذکوره
اشهر و اقوی است در جهر و خفات در غیر نماز تابع قرائت است و در نماز

جهر و اخفات در هر دو صورت آهسته خواندن آن سنت است
و بعضی در غیر نماز هر گاه در خدمت بزرگ خواننده بود بجهر و الا در
هر صورت باخفا خوانند فصل دویم در بیان بسمله بدانکه
علما را در جزو سوره بودن بسم الله خلافست مالک و بعضی از علماء
حنفی او را از قرآن نمیدانند و از علماء عامه آنها که از قرآن میدانند قول
ایشان آنست که در ابتداء قرآن جزو است و در ابتداء بواقی
سوره از بابت فواتح و فصول اما اعتقاد علماء امامیه آنست که بسم الله
در اول سوره از سور قرآنی غیر سوره توبه جزو آن بلکه آیه از آن سوره
است و باین جهة در کتب فقه امامیه فرموده اند که هر که بعد از سوره
فاتحه در نماز تعیین سوره نموده بسم الله گوید بعد از تعیین سوره
اعاده بسم الله باید و الا آیه از آن سوره ترک نموده باشد زیرا
که آن بسم الله را بقصد هیچ سوره ننموده مگر آنکه عالم بخواندن آن

آن سوره نموده باشد و در این هنگام اعاده بسم الله ضرور نیست و گفتن بسم الله
در ابتدای هر سوره از سور قرآنی غیر سوره توبه خلافی ندارد در نماز واجب
لازم است در میان دو سوره بعضی از قراء عشر اتیان باو مینمایند و بعضی نه
و امامیه بهیچ وجه ترک او سوای سوره توبه جایز نیست و در اجزاء سوره
یعنی ابتداء بجزو یا حزب یا عشر قاری مخیر است و اخفش و [illegible] هرگاه
آیه مصدر باسماء الله باشد اعم از آنکه اسم ظاهر باشد مثل الله لا اله
الا هو یا ضمیر مانند هو الاول و الآخر در این صورت گفتن بسم الله [illegible]
و اگر مصدر باسم ابلیس یا شیخ اعم از مظهر یا مضمر باشد مانند الشیطان یعدکم الفقر یا
انه عدو مضل مبین اولی ترک اوست در اجزاء سوره توبه نیز ترک
بسم الله اولی و بسم الله را مابین استعاذه و سوره چهار وجه جایز است اولی
آنکه بسم الله را باستعاذه وصل نموده از سوره قطع نمایند دویم آنکه قطع
او از استعاذه نموده بسوره وصل نمایند سیوم آنکه استعاذه را و بسم الله

و بسم الله را بسوره وصل نماید چهارم در هر دو وقف نماید و در میانه
دو سوره بسم الله را او بوجوه مذکوره سه جایز و یک وجه ممنوع متصل
ساختن بسم الله بجهت بسوره گذشته و قطعش از سوره آینده یعنی
وجوه ثلثه جایزه آنست که بسم الله را از آخر سوره گذشته قطع نموده
با اول سوره آینده وصل نماید و مستحب است اظهار بسم الله با اول ده سوره
فاتحه و انعام و کهف و سبا و فاطر و انبیاء و قمر و الرعن و الحاقه
و القارعه و قطع او نیز از نه سوره ولی مجهم قیامه و عبس و تطفیف
و بلد و لم یکن و تکاثر و همزه و لهب والله اعلم باب چهارم در بیان
احکام ها کنایه و آن ها ضمیر متصل مفرد مذکر است و در آن چهار
صورتست اول ما قبل و ما بعد ساکن مانند یأتیه الموت دوم
ما قبل متحرک و ما بعد ساکن مانند له الملک سوم ما قبل ساکن ما بعد
متحرک مانند منه لا و فیه هدی چهارم ما قبل و ما بعد متحرک مانند انه

پس و زاید آن در دو شق اول و دوم هیچ یک از قراء اصلا نباشد
و در شق سیم ابن کثیر صله دهد و در شق چهارم همه قراء را صله است
در حال وصل یعنی هرگاه های ضمیر مضموم باشد آن ضمه را اشباع بواو
و هرگاه مکسور باشد آن کسره را اشباع بیا نمایند و در حال وقف حذف
واو و یا کنند و مانند تنوین که مصاحب است در وصل و مفارق او
در وقف و همین حال دارد های هذه از برای مؤنث اشاره او
مثنا نماید و در بعضی مواضع میان قراء در اشباع و سکون او خلافیست
و ما انچه تعلق بعاصم و راویان او دارد ذکر میکنیم تا بشود یاد
ده یرضه لکم در سوره زمر عاصم بلا قصر است و در فیه مهانا
در سوره فرقان حفص اشباع است و یؤده الیک در سوره آل
عمران در دو موضع و در نؤته منها در این سوره در دو موضع در
سوره شوری در یک موضع و در نؤله ما تولی و نصله جهنم در سوره نسا

و در سقیه و در سوره نور از برای بکر باسکان هاست و در ینقه حفص را
اسکان قاف و قصر هاست و در ارجه در سوره طه و سوره شعرا
و در القه در سوره نمل عاصم را اسکان هاست و در غیر اینها بشرط حرکت
ماقبل و مابعد عاصم را اشباع است باب ششم در بیان مد و قصر
بدانکه حروف مد سه است الف و واو ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل
مکسور و اینها را حروف مد و لین خوانند و این بر دو قسمست ملفوظی و مکتوبی
مکتوبی مانند اوتی که مثال هر سه در او موجود است و لفظی مانند له و به
که از اشباع ضمه و کسره بهم میرسد و هرگاه ماقبل واو و یای ساکن مفتوح
باشد اینها را لین خوانند نه مد مانند خوف و لین و امتداد اینها بدون سبب
از یک الف زیاده نیست و این را در اصطلاح قراء قصر و مد ذاتی
و طبیعی و اصلی خوانند و هرگاه سببی بهم رسد زیاده زیاده بر یک الف
تا چهار الف و پنج الف علی اختلاف بین القراء امتداد بهم رسد و این مد

مد فرعی گویند و سبب یا لفظی است یا معنوی سبب لفظی همزه است یا سکون
و همزه متصل است یا منفصل و همزه متصل مقدم است بر حرف
یا موخر و در تقدیم مانند آمن و اوتی و ایمانا هیچ یک از قرا سوای نافع
بروایت ورش از طریق ازرق مد ننمایند و در تاخیر مانند جاء
و سوء و شیء همه قرا آنرا مد کنند اگرچه در مقدار آن در مابین ایشان اختلافست
و ایضا بسبب اتفاق قرا آنرا مد واجب خوانند و در انفصال مانند الی انفسهم
و قوا انفسکم و فی انفسهم و کلا الا و به ان در امتداد آن خلافست بعضی
مد دهند و بعضی نه مگر در کلمه توحید بجهت تعظیم همه ایشان را مد است
و ایضا بسبب اختلاف مد جایز خوانند و در این دو قسم عاصم را چهار الف
مد است و سکون نیز بر دو قسمست لازمی و عارضی و لازمی آنست که به هیچ وجه
از حروف منفک نشود و عارضی آنست که گاهی باشد و گاهی نباشد و هر یک
از اینها مدغم است یا مظهر مدغم آنست که این حرف ساکن مشدد باشد

منفرد آنست و مظهر مجزوم باشد الآن و در این قسم همه قراء ادغام

است و بعضی در مدغم یک الف زیاده گفته اند و جمهور اتفاق

بیابین مدغم و مظهر نیست عارض مدغم در قراءت ابی عمرو است در

ادغام کبیر منکم و وصل باشد قال اللهم و سیقول لک و قیل لهم عارض

مظهر در حرف متحرک غیر شده است در وقف باشد قال و سیقول و قیل

و مطر السوء و شیء و خوف و غیره و هر گاه حرف مد که آن را شرط و سبب

که از او موجب گویند هر دو قوی باشد عاصم را چهار الف مد باشد

و بعضی پنج الف نیز گفته اند و شرط قوی آنست که ما قبل حرف مد

از جنس مد باشد چنانکه گذشت در سماء و موجب قوی همزه است اعم از

آنکه متصل باشد یا منفصل و سکون لازم اعم از آنکه مدغم باشد یا مظهر و سکون

عارضی در همزه و شرط ضعیف حرف لین و موجب ضعیف سکون

عارضی است در غیر همزه و در عین ابتدا آل عمران [illegible] طول و توسط

و توسط بجهة ضعف شرط و قوت موجب قصر جایز تا اما قصر [illegible]

و غیر منتشر در میم ابتدای آل عمران در حالت وصل بجهة تغییر سبب

دو وجه جایز است قصر بجهة القاء عارض و طول بسبب اعتبار آن و ثانی

اولی است و توسط که بعضی درین مقام قائل شده اند وجهی ندارد و هر گاه سبب

سکون عارضی باشد در الف سه وجه جایز است طول بجهة اعتبار

عارض و قصر که یک الف است بجهة القاء عارض و توسط که دو الف است

بجهة مراعات جانبین پس را مثله ساکن عارض مدغم و در مثال

اول که قال و سیقول و قیل باشد بجهة قوت شرط و ضعف موجب

و در مثال چهارم یعنی که مطر السوء و شیء باشد بجهة ضعف شرط

و قوت موجب طول اولی بر توسط و توسط اولی بر قصر و در مثال

و بعضی آن بجهة ضعف هر دو قصر اولی بر توسط و توسط اولی بر

طول است پس مد بر سه قسم است واجب لازم و جایز [illegible] در حاشیت

که همزه متصل بحرف مد باشد و مد هم باشد و لازم در تبعیت که بسبب
سکون لازمی باشد و جایز منکامی است که بسبب همزه منفصل یا سکون
عارضی باشد و سبب معنوی دو چیز است اول مبالغه در نفی در قرائت
همزه از بعضی طرق مانند لا ریب دویم تعظیم که قاصران منفصل
زده است در کلمه توحید بجهت تعظیم نه بسبب همزه و از عاصم بروایت حفص
از طریق قبیل قصر در منفصل وارد شده در غیر شاطبیه و تیسیر والله اعلم

باب ششم در بیان ادغام کبیر و صغیر از متماثلین و متجانسین و متقاربین
و ادغام لام تعریف در حروف شمسیه و اظهار آن نزد حروف قمریه
بدانکه ادغام در لغت بمعنی داخل کردن است چنانچه عرب گوید ادغمت
اللجام فی فم الفرس و در اصطلاح قرا داخل کردن حرفیست در حرفی
و ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر ادغام کبیر آنست که مدغم متحرک
باشد آنرا ساکن کرده در مدغم فیه درج کنند و عاصم را ازین قسم

قسم چند کلمه باشد من حی در سوره انفال بروایت حفص و الحاجون
در انعام و لا تأمنا در سوره یوسف و در لا تأمنا با ادغام اشمام میباید
و آن ضم شفتین است تا معلوم شود که مدغم مضموم بوده و آنرا اعمی
ادراک نتواند کرد با آنکه ادراک روم میباید که اعمی ادراک اشمام تواند نمود
بخلاف ادراک روم نمی نماید زیرا که اشمام موقوف بحس بصر است
و ما مکنی در کهف و تأمرونی در زمر و ادغام صغیر آنست که حرف
مدغم ساکن غیر حرف مد باشد در ثانی درج نمایند و آن بر سه قسم است
اول آنست که مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفات مثل هم
باشند و آنرا در اصطلاح قرا ادغام مثلین می نامند مانند [illegible]
یغتب بعضکم و قد دخلوا و اذ ذهب عصوا و کانوا و هر گاه اول
حرف مد باشد مانند امنوا و هاجروا و فی یوسف در ثانی ادغام نکرده
بجهت آنکه در حرف مد یک الف مد باشد و آن نمیگذارد [illegible]

دو حرف هرگاه ادغام شود از دندان بیرون رود ادغام القم متفق
علیه قرائت دوم آنست که از حیثیت مخرج متحد و از حیثیت
بعضی صفات مختلف باشند و تعبیر از اصطلاح متجانسین گویند
مانند قد تبین و اجیبت دعوتکما و قالت طائفة و اذ ظلموا و لهث
ذلک وارکب معنا و احطت و فرطت و بسطت لا ادغام ارکب
معنا و لهث ذلک از عاصم خلافیست و مشهور ادغام است و در طا
در تا مجوی ادغام شود و صفت اطباق آن باقی ماند سیم آنست
که از حیثیت مخرج و صفات مدغم و مدغم فیه قریب هم باشند و این را
در اصطلاح قراء ادغام متقاربین خوانند و عاصم در این قسم
ادغام قاف نخلقکم است بکاف با بقای استعلا غالب و عدم
آن لا ثانی اولیست و بروایت دیگر ادغام ذال مشتقات اتخاذ
و اخذ است در تا مانند اتخذت و اخذتم و عاصم نیز ادغام میکنند

میکنند قل بل را در را مانند قل رب و بل رانکم و بروایت حفص
اظهار و سکت است لام بل ران در سوره تطفیف و نون من راق در سوره
قیمه و همین روایت نون لفظی یس و نون لفظی ن و القلم در واو اظهار
میشود و لام تعریف همه قراء را در حروف شمسیه ادغام و نزد حروف قمریه
اظهار است تسمیه بعضی حروف بشمسیه و بعضی بقمریه وجهش آنست
جرم شمس مرئی نمیشود با هیئت لام تعریف در نزد این حروف مسموع نمیگردد
و چنانچه جرم قمر مرئیست لام مسطور نیز نزد این حروف مسموع میشود
دیگر آنکه در لفظ الشمس لام مخفی و در القمر ظاهر است و حروف شمسیه
چهارده اند چنانچه در ضمن مثال هر یک معلوم میگردد تا التراب
ثا الثواب دال الدواب ذال الذباب را الرقاب زا الزکوة سین السحاب
شین الشراب صاد الصلوة ضاد الضلال طا الطلاق ظا الظلام لام
اللیل نون النهار و بواقی حروف قمریه اند و از ادغامات آنچه موافق

مذهب عاصم شود در این مختصر ذکر کردیم باب هفتم در بیان احکام
میم ساکن نزد حروف هجا در آن سه حکم اول چون میم رسد
ادغام مثلین با غنه شود مانند انتم مهتدون و میم مشدد نیز همین حکم
دارد دویم چون بحرف با رسد اظهار یا اخفا شود مانند وهم فیها
ولکم الا وا اما و نزد با دو قولست اظهار و اخفا مانند یعتصم
و هر دو صحیح است لکن اظهار بنا بر مذهب ابی الحسین منادی و ابو طالب
ابن مکی و جمعی از عراقیان و اخفا بنا بر مذهب جمعی از اهل ادا
واین اولی است بنا بر اجماع همه قراء در حکم نون ساکن نزد با که آنرا
قلب بمیم نموده اخفا می نمایند و در ادغام کبیر بمذهب ابی عمرو میم
متحرک را ساکن گردانیده نزد با اخفا میشود مانند اعلم بما سوم
میم ساکن چون بباقی حروف رسد اظهار شود مثال همزه چون
ام انا تا لکم ثا ام ثلاثه جیم ام جعلوا حا ام حسبتم خا ام خلقوا

ام خلقوا دال امددنا ذال هم ذکرا هم را امرنا زا ام زاغت
سین امسک شین فامشوا صاد ام صبروا ضاد هم ضلوا طا قطرها
ظا هم ظالمون عین ام لا یعین لهم غرفات قاف هم قوم کاف ام کانوا
لام ام لهم نون امنا ها ام هم یا ام یقولوا واو السلام باب هشتم در بیان
احکام نون ساکن و تنوین نزد حروف هجا بدانکه تنوین نون ساکن لفظی
در ضمن دو زبر و دو زیر و دو پیش و نون ساکن نون غیر مجزوم و نون ساکن
و تنوین را نزد حروف هجا چهار حکم است اول چون بحرف یرملون
ادغام شوند و معنی ادغام در باب آخر گذشت در راء ادغام بی غنه
و در یرملون با غنه باشد و معنی غنه نیز در مخرج خود بیان شد مثال لرکه
غنه نیست من لبن و من رب رحیم مثال با غنه من یاتیه عذاب یخزیه
و من آیه بینه و من ولی و من نور نورا یهدی و نون مشدد نیز همین
حکم دارد و نون ساکن در چهار کلمه از حروف واو اظهار شود قنوان

وصنوان و دنیا و بنیان زیرا که مدغم و مدغم فیه در یک کلمه اند
هرگاه ادغام شوند بسه حرف علیه بیاپی بهم رسند و این در کلام عرب جایز نیست
و نیز مشتبه بمضاعف گردد دوم میم تنوین و نون ساکن چون بحروف حلق
رسند اظهار شوند و اظهار در اصطلاح قرا آشکار کردن حرفیست از مخرج
و حروف حلقی شش است همزه و ها و عین و حا و غین و خا مثال
همزه من امن الا ها انهار حرف ها رعین انعمت اجر عظیم حا من حکیم
حمید غین من غل و رب غفور خا من خیر و علیم خبیر لا اظهار نون
ساکن و تنوین نزد ها و عین مهملتین ضروریست و نزد همزه
و غین و خا معجمتین تعالی یعنی صنعت علا دخلی در اظهار است
بنابر انکه حرکت همزه در قرائت نافع بروایت ورش منقول
و نون نزد غین و خا در قرائت ابی جعفر و نافع از طریق مصیبتین
اخفا شود سوم میم نون ساکن و تنوین چون بیا موحده رسند قلب بمیم

بمیم شوند و میم نزد با اخفا شود و قلب در اصطلاح قرا بدل کردن
حرفیست بحرفی با نظر آن بود کن و سمیع بصیر و اخفا میم بقلب از
نون نزد با اتفاقی قوم است چنانچه در باب میم ساکن مذکور شد
چهارم نون ساکن و تنوین چون بباقی حروف رسند اخفا شوند
و اخفا در اصطلاح قرا پنهان کردن حرفیست نزد حروف و ان حروف
پانزده اند تا و ثا و جیم و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا
و ظا و قاف و کاف مثال تا انت یوما ترجعون ثا انثی و ازواج ثلاثة
جا انجی و جنات جیم دال عنده و دکا دکا ذال هن ذکر و ظلما ما غیره
زا انزل و یومئذ زرقا سین ان سلام سلاما شین انشا و یومئذ
شان صاد انصر ناصفا صفا صاد من ضل و قوما ضالین طا
من طین لیلا طویلا ظا انظر ظلا ظلیلا فا من فیه و کل فیها
قاف من قبل و علیم قدیر کاف ان کان علیا کبیرا فصل بدانکه

ادغام نون ساکن و تنوین در لام و را بجهة قربیت در مخرج قرب
و اظهار آنها نزد حروف حلقی بعلت بعد و قلب آن نزد با بسبب مواخی
بودن آن تنها با میم در غنه و اخفا میم نزد با بسبب مشارکت آن بسیار در مخرج
و اخفای نون ساکن و تنوین نزد بواقی حروف بسبب آنکه نسبت ایشان آن قرب را
دارند که ادغام شوند و نه آن بعد را که اظهار شود بلکه بعلت توسط اخفا
میکردند باب ششم در بیان احکام تفخیم و ترقیق رات بدانکه ابدا
اسباب تفخیم حرف را است چون و رسول و ضمه چون رُسُل و سکون
او بعد از فتحه چون ارسل و بعد از ضمه چون اُرسل و مابین کسره ما قبل
و حروف مستعلی ما بعد در قرطاس و فرقة و ارصاد او لبالمرصاد
و ما بعد کسره عارضی چون ارجع و کسره منفصل چون الذی ارتضی
و اسکان متحرک آن در آخر کلمه در وقف بعد از فتحه چون والقمر
و بعد از الف چون من نار و بعد از ساکن ما قبل مفتوح چون بدار

بعد بدر و بعد از ضمه چون ذی ظفر و بعد از ساکن ما قبل مضموم چون الخسر
و اسباب ترقیق کسره ذات است چون رِجال و سکون وی بعد از کسره اصطبر چون
اُمرت و اسکان متحرک او در آخر کلمه در وقف بعد از کسره ما قبل چون
کُفر و بعد از ساکن ما قبل مکسور چون السحر و بعد از یا ساکن چون خیر و قدیر
و فرق وصلا و در مصر و عین القطر وقفا دو وجه جایز است اما در فرق
تفخیم اولی است بجهة آنکه اصل در را تفخیم است و ما بعد آن حرف مستعلی
و ترقیق آن بجهة بودن او است در میان دو کسره و در مصر نیز تفخیم اولی است
عملا بالاصل و نظرا للوصل و ترقیق لیز بجهة کسره ما قبل او است
و در عین القطر ترقیق اولی است بسبب آنکه ما قبل ما قبل او مکسور
و وصلا مکسور است و تفخیم آن بعلت عمل کردن با صل است و رای که
بعلت تشدید پیدا میشود تابع حرکت خود است در تفخیم و ترقیق چون الرسول
و الرّبی و لیغفر و در را حکم دیگر است که مخصوص است بنافع بروایت ورش

که ذکر آن در این رساله منشأ تطویل میشود هر که خواهد بکتب مبسوطه رجوع
نماید باب دوم در بیان معنی وقف و اقسام و انواع و احکام آن
و معنی ابتدا و اسکان و روم و اشمام و رموز مشتمل بر سه فصل و دو تنبیه
فصل اول در بیان معنی وقف و اقسام آن وقف در لغت بمعنی ایستادن و درنگ
کردن است و در اصطلاح قرا بریدن صوت و نفس است در آخر کلمه بمقدار نفس آنکه
که حرف آخر اگر متحرک باشد ساکن سازند و اگر ساکن باشد بحال خود
گذارند و این بجهت آنست چون قاری را ممکن نیست که قصه و بعضی
آیات قرآن را بیک نفس تمام کند ناچار است از توقف نمودن
در جائی که اعجاز و معنی از خلل محفوظ ماند و شنوندگان از آن محظوظ
گردند و اقسام آن چهار است تام و کافی و حسن و قبیح لاتام آنست
که از حیثیت لفظ و معنی تمام بوده محتاج بما بعد نباشد و این در راس
آیه و غیره نیز میباشد مثل وقف در مالک یوم الدین و ابتداء

و ابتداء از ایاک نعبد و وقف بر هم المفلحون و ابتداء از ان الذین
و در میان آیه نیز میباشد مثل وقف بر بعد اذ جاءنی و ابتداء از
وکان الشیطان و اگر کلام تعلق بما بعد دارد از جهت معنی بدون لفظ
آنرا وقف کافی خوانند زیرا که وقف در وی پسندیده است و ابتدا
از ما بعد وی جایز و این نیز در راس آیه و غیر آن میباشد مثل وقف
بر مما رزقناهم ینفقون و ابتداء از و الذین یؤمنون و وقف
من قبلک و ابتداء از و بالآخرة هم یوقنون و اگر کلام تعلق بما بعد دارد
از جهت لفظ بدون معنی آنرا وقف حسن گویند زیرا که در نفس الامر وقف
در وی حسن است لا جایز نیست ابتداء از ما بعد او مثل وقف بر الحمد لله
و ابتداء از رب العالمین مگر آنکه سر آیه بنا بر حدیثی که ام سلمه رض
روایت کرده که حضرت رسول صلعم بر سر همه آیات وقف مینمودند
مثل اینکه میفرمودند بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکردند و ابتداء

بالحمد نموده و در رب العالمین وقف نموده ابتدا از الرحمن و در الرحیم
وقف کرده ابتداء از مالک یوم الدین نموده و همچنین بآخر قران. و اما وقف
قبیح آنست که از حیثیت معنی و لفظ تعلق با بعد داشته باشد و قاری
بجهة اضطرار و یا بجهة نارسائی نفس و در اختیار بجهة بیان قرائت
یا بتغییر کلام وقف نماید پس بعد عود بر موقوف علیه نماید زیرا که
وقف در و جایز نیست مانند وقف بر الحمد و ابتداء به لله و وقف بر رب
و ابتداء از العالمین. تنبیه اول بدانکه وقف واجب و حرام در قرآن
مجید نمی باشد مگر آنکه تغییر در معنی بهم رسد بیم کفر باشد مانند وقف
به لا اله بدون ذکر الا الله که کفر محض است و الله لا یهدی بدون بیان
القوم الظالمین و القوم الفاسقین و القوم الکافرین که لازم آید
که خدای اعظم و تقدس هیچ فردی از افراد بندگان خود را راه نمی‌نماید
نشد و همچنین ابتداء کردن جایز نیست بکلامی که در او ایهام کفر رود

[illegible] و مانند ان الله فقیر بدون ذکر قول الذین کفروا قالوا و ابتدا بلست
مرسلا بدون بیان و یقول الذین کفروا و مانند اینها. فصل دوم در بیان
وقوف مستعمله و آن بر نه نوع است اول وقف بر ادغام چون شیء
و سوء که در قرائت حمزه همزه آنها در وقف بدل بحرف ماقبل کرده
و حرف ماقبل در آنها ادغام شود چون شیّ و سوّ. دوم وقف بالحذف
چنانچه مانند کلمتین مذکورتین در قرائت حمزه بوجه دیگر همزه آنها
در وقف حذف نماید چون شی و سو. سوم وقف بالحاق چنانچه
در کلمه عم و فیم و عم و لم موافق بعضی از قراء که در وقف هاء سکته
الحاق نموده چنانچه گویند عمّه و عمّه و فیمه و لمه. چهارم وقف با سقاط
چنانچه در کلمه واق و هاد در وصل بجهة التقاء ساکنین [illegible] و یاء
را حذف نموده اند موافق بعضی از قراء در وقف آنها را اثبات میدارند
همچنانکه گویند واقی و هادی و مانند اینهاست لفظ انا که در رسم

بالف نوشته شود وصلا الف محذوف و در وقف ثابت میماند
پنجم وقف بابدال است چنانچه تاءات تانیث را در وقف بدل
بها میکنند مانند رحمة و زکوة و صلوة و حیوة و هر ه تنها که مرسوم له
نوشته شده باشد وقف آنها برسم است ششم وقف بنقل است
چنانچه وقف در کلمه الامر و الارض و الاخرة در قرائت حمزة
نقل حرکت همزه فا الفعل بلام تعریف شود در حالت وقف همزه
حذف میکرد هفتم وقف باشمام است و بیان او باشد در باب
ادغام اشمام در لغت بمعنی بو یابنید الطیب و در اصطلاح قراء اشاره
بدو لب است بعد از اسکان تا معلوم شود که حرف موقوف علیه
مرفوع و یا مضموم بود چون حیث و نستعین و این مخصوص بمرفوع و مضموم است
هشتم روم و روم در لغت انداختن و جستن است و در اصطلاح
قراء انداختن بعضی از حرکت است در وقف و استماع این کسی میسر است

میسر است که قریب بقاری باشد و این مشترک است در میان مرفوع
و مضموم و مجرور و مکسور هفتم وقف باسکان است و اسکان اخلای
تمام حرکت است در وقف و این مشترک است در میان مرفوع و مضموم
و مجرور و مکسور و منصوب و مفتوح و اشمام و روم را در ضمه و کسره عارضیه
و منصوب و مفتوح دخلی نیست مانند فتمنوا الموت و لمن الملک
الملک و المستقیم و عنینا پس بجهة التقاء الساکنین در مثال اول
واو را از جنس خود حرکت دهند و در ثانی نون را بنا بر قاعده
اذا حرک حرک بالکسر وصلا کسره داده اند پس برای این مثال
منصوب و مفتوح وقف بسکون است و بعضی از جهال قراء که تجویز
روم در مفتوح و منصوب شده تبین نموده اند راهی ندارد و در وصل
وقف بسکون است و همچنین های که مضموم یا مکسور باشد در اکثر قول است
اول آنکه مطلق اشمام و روم در آنها نیست دوم آنکه مطلق اشمام

ششم وقف

و روم در آنجا جایز نیست و در قول تفصیل هست و این از نه وجه
بیرون نیست یا قبل ها مفتوح چون لَه و میم ساکن چون مِنْهُ و الف
چون اَخاه و در این جمله اشمام و روم را قائلین قول سیم جایز نمیدانند
و هر یا قبل مضموم چون اَمْرُهُ و مکسور چون بِهِ و ساکن ما قبل که از
حروف علت باشد چون عَلَیْهِ و فِیهِ و عَقَلُوهُ و اَلْقَوْهُ جایز نمیدانند
و هرگاه ما قبل حرف موقوف علیه غیر همزه و حرف مد و لین باشد
وقفاً در مرفوع او هفت وجه جایز است طول و توسط و قصر در حالت
اشمام و طول و توسط و قصر در حالت اسکان و قصر در حالت روم
زیرا که روم حکم وصل دارد و هرگاه حرف موقوف علیه مجرور باشد
بعد از حرف مد و لین در او چهار وجه جایز است طول و توسط و قصر
در حالت اسکان و قصر در حالت روم و اگر بعد از حرف مد و لین
حرف موقوف علیه منصوب یا مفتوح باشد در او سه وجه است طول و توسط

و توسط و قصر تا تفصیل دوم بدانکه اشمام بر چهار نوع است اول
اشاره بعضو است چنانچه گذشت دوم خلط حرکت در حرکت
مانند قیل که در بعضی قرائت خلط کسره قاف بضمه میکنند سوم
خلط حرف بحرف در بعضی قرائت مانند صراط که صاد را بطاء مخلوط
بزاء معجمه میخوانند چهارم اختلاس که آن نیز اشمام گویند و روم عبارت
از باقی گذاردن ثلث حرکت و انداختن دو ثلث دیگر در حالت وقف
و اختلاس در لغت بمعنی ربودن است و در اصطلاح قراء ربودن ثلث
حرکت است در وصل و این محقق میشود در ادای کلمه باخفاء صوت
در آن حرف فصل سیوم در بیان رموز وقف و وصل است
١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠
بدانکه رموز معموله هفده اند م ط ج ز ص لا قف صل صلی ق
١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧
قلا ک س قفه صق صب جه لا رموزی که شیخ عبد الله
الطیفور سجاوندی وضع نموده شش رمز است میم علامت وقف

لازم است هر گاه اگر در گذشت و در کلمات بعد وقف ناید توهم
ناخوشی در معنی پیدا شود مانند وصل نمودن انهم اصحاب النار به الذین
یحملون العرش و در العرش وقف نمودن شک نیست که فساد
در معنی لازم آید و ط علامت وقف مطلق است یعنی دلیل
از برای وصل او نیست و این رمز در وقف تام نوشته میشود
و جیم علامت وقف جایز است یعنی دلیل وقف و وصل در او هست
علامت لا وقف اولی است و ز علامت وقف مجوز است یعنی دلیل وصل او
اولی است از وقف و صاد علامت وقف رخصت است یعنی هر گاه جای وقف
احتمال تمام کردن آیه در یکنفس نباید رخصت است که در این موضع
ناید و احتیاج باعاده نیست و لا علامت لا تقف یعنی در او
اختیار وقف نباید کرد و اگر نفس نارسائی نماید اعاده موقوف
علیه لازم است لا اگر لا با آیه جمع شود اعاده لازم نیست نظر

نظر بحدیث ام سلمه رضی که گذشت و بعضی از متاخرین رموز
رموز دیگر را بجهت توضیح با اینها ضم نموده اند چنانچه در موضع ط
قف و در موضع ز صلی و در جای لا وصل نویسند و بعضی رموز
دیگر وضع نموده اند چنانچه علامت قیل فیه الوقف قف
لا وقف قلا نویسند و س علامت سکت است و غرض از سکت
قطع صوت است بدون قطع نفس و این در وصل جاری است و قف
بر عکس این است که در او قطع صوت و نفس هر دو میشود و قف
تجاوز میباید و ک بمعنی کذالک یعنی حکم رمز ما قبل خود را
دارد و صق در جائی نوشته میشود که در میان دو کلمه معانقه باشد
و علامت معانقه در هر دو کلمه سه نقطه است چنانکه از نون قاف
معانقه الا کرده اند و وصل در اول و وقف در ثانی اولی باشد
چون لا ریب فیه هدی که فیه را توان متصل به لا ریب نمود و ابتدا

ازیرا که با آنکه در لا ریب وقف نموده ابتدا از فیه نمایند لا وقف
در فیه اولی است و ضبط نیز در این مقام نوشته شود لا وقف
در ما قبل و لیست مانند الی التهلکه و احسنوا که وقف در الی
التهلکه اولی است از وقف در احسنوا و جه در جایی نوشته
شود که بیان تمام در او خلاف باشد بدانکه ائمه قرآء یازده رمز دیگر
وضع کرده اند از جهت بیان خمسه و عشره و اینها اختلافی در آنها

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱
اینست هج ع خب عب ی ثب لب شا مد مک کوفی
چون کوفی و بصری در آیه اختلاف کنند علامت کوفی کو
و علامت بصری بص اگر کوفی و شامی اختلاف کنند علامت شامی
شا و اگر اختلاف در میان کوفی و مدنی بهم رسد علامت مدنی مد
و اگر اختلاف در میان کوفی و مکی شود علامت مکی مک چون کوفی
و بصری در خمس اتفاق نمایند هج رمز ایشانست چون اختلاف کنند

کنند رمز کوفی همان ه است و رمز بصری خب چون کوفی و بصری
در عشر اتفاق نمایند رمز ایشان ع است و اگر اختلاف شود رمز
کوفی همان ع است و بعضی ی نویسند و علامت بصری عب و کب
علامت غیر بصری است والله اعلم بالصواب باب یازدهم
در بیان نسب بلد و تاریخ فوت عاصم و راویان او و سند قراءت
وی و اختلافات که واقع است ما بین بکر و حفص بدان ایدک الله
که قرآء مشهوره ده اند و هر یک دو راوی میباشند و اسامی روات
ایشان اینست

نافع مدنی قالون و ورش	ابن کثیر مکی بزی و قنبل	ابو عمرو بصری دوری و سوسی	ابن عامر شامی هشام ابن ذکوان
عاصم کوفی بکر حفص	حمزه کوفی خلف خلاد	کسائی کوفی ابو الحارث دوری	ابو جعفر مدنی ابن وردان و ابن جماز
	یعقوب بصری رویس و روح	خلف اسحق و ادریس	

اینها رموز ایشان نیست ولیکن در بلاد عجم متداول قراءت عاصم است

ونسب عاصم بدین وجه است عاصم بن بهدلة بن ابی النجود الکوفی
الاسدی و عاصم اسم اوست و بهدلة اسم والده و لیست چون والده
او از اکابر رجال بود او را بدان بخوانند و ابی النجود بفتح نون و ضم
جیم پدر اوست و بعضی گفته‌اند که نام عاصم عبد بود و او پیشوای اهل
کوفه بود در قرائت و بعد از عبد الرحمن سلمی هیچکس برابر وی نبود
وجمع کرده بود میان فصاحت و اتقان و تحریر و تجوید و آواز
نیکو داشت و هیچکس بحزن او نخواندی و از تابعین بود و وفاتش
در کوفه بود در اواخر سنه سبع و عشرین و مائة و او قرائت را فرا
گرفته است از ابو عبد الرحمن سلمی و ابی مریم زر بن حبیش سعد ایادی شیبانی
و عبد الرحمن اخذ نموده‌اند از علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگران از عثمان
بن عفان و ابن مسعود و ایشان از رسول خدا و عاصم را دو راوی است
یکی شعبة بن عیاش بن سالم کوفی است با ابو بکر و بعضی گفته‌اند اسمش

اسمش احمد است و غیر این نیز گفته‌اند لکن اول اصح است از قبیله
بنی اسد است و ولادتش در کوفه سنه خمس و تسعین من الهجرة و وفاتش
در جمادی الاول سنه ثلث و تسعین و مائة در کوفه واقع شده و او
قرآن را فرا گرفته بود از عاصم بی واسطه و در نحو و علم و حدیث کامل
و صاحب فن بود و دیگری حفص بن سلیمان بن مغیره کوفی است
اما حفص کنیتش ابو عمرو یا ابو داود و از قبیله بنی اسد و عاصم او را
بزرگ کرده بود [illegible] مرتبی وی بود ولادتش در کوفه سنه تسعین من الهجرة
این معین گفته که روایت صحیح از روایت عاصم روایت حفص است
و از این مناوی روایت است که مردم را حفص بالاتر از حفظ و ضبط
قرائت فوق شعبه می‌شمردند و وفاتش در کوفه بود سنه ثمانین و مائة
بر قول صحیح و ایشان در بعضی از کلمات قرآنی با یکدیگر مخالفت نموده‌اند
ولیکن آن مخالفت مخل معنی نیست بلکه هر کلمه که با حفص مخالفت

نموده اند در روایت حفص همان سیاهی است که نوشته شده و زواید ثبت شده

و در روایت بکر بسرخی و در این باب اختلافات ایشان بسیار است

کار ائمه سلف رسید تفصیل سور ذکر میشود و بعضی در آنها

اختلاف روایتین نیست مذکور نخواهد شد بلکه آنچه دیگر در سور

فاتحة الکتاب روایت عاصم اختلافی نیست و باقی قرا اختلاف نموده اند

تیمناً ذکر میشود عاصم و کسائی و یعقوب مالک را با الف خوانده اند

و باقی قرا ملک بغیر الف و ابی عمرو و یعقوب میم الرحیم در میم

ادغام نموده اند و غیر هم اظهار و ابن کثیر از روایت قنبل و یعقوب

بروایت رویس السراط و سراط را بسین خوانده اند و حمزه صاد را

مخلوط بزا نموده چنانکه سابق ذکر شد و باقی قرا بصاد محضه خوانده

اند و حمزه و یعقوب علیهم را بضم ها خوانده اند و باقی بکسر و ابن کثیر و

قالون و ابو جعفر بصله میم جمع خوانده اند و غیر ایشان بسکون

سورة البقرة

اول در تم اتخذتم و هر صیغه که از باب اخذ و اتخذ مشتق باشد

حفص اظهار میکند چنانچه سابق مذکور شد و بکر ادغام میکند

بر هر که از ذال اثری باقی نماند یکبار شد و ملفوظ کرده و ادا

اولئک

حفص بوار اند و بکر بهمزه خوانده هر جا که باشد تعلمون

حفص بتا خطاب خوانده و بکر بیا غیبت و در این کلمه حفص و بکر

در چهار موضع اختلاف نموده اند یکی در این موضع دویم در آخر سوره

هود سیم در آخر سوره نمل چهارم در آخر سوره منافقین و در این

مواضع خلاف نیست جبرئیل حفص بکسر جیم و را و یای ساکن بعد از

را خوانده و بکر بفتح جیم و را و همزه مکسور بعد از را بدون یا هر جا که

واقع باشد میکائیل حفص این کلمه را بر وزن مفعال خوانده

و بکر میکائیل بر وزن مفعائیل عهدی حفص بسکون یا خوانده اما

در وصل ساقط میشود و بکر بفتح یا یعنی بعکس عهدی روایت شد

این دو در سه موضعست یکی در سوره روم دویم در سوره حج سیم در سوره نوح
مخلصون ام تقولون حفص وصل کلمتین نموده بتا خطاب
خوانده و بکر در مخلصون وقف نموده بیا غیبت خوانده واز برای
حفص لاتسیاهی وجهه بکر طا سرخی نوشته شد لؤلؤ حفص
این کلمه را بر وزن فعول خوانده هر جا که باشد و بکر بحذف واو
بر وزن فعل خطوات حفص بضم طا خوانده هر جا که باشد و بکر
بسکون لیس البر ان حفص بنصب را خوانده و بکر برفع آن موصی
حفص بسکون واو و تخفیف صاد خوانده و بکر بفتح واو و تشدید
صاد و لتکملوا العدة حفص بسکون کاف و تخفیف میم خوانده و بکر
بفتح کاف و تشدید میم البیوت هر جا که واقع شود خواه معرفه
و خواه نکره حفص بضم با موحده و بکر بکسر آن حتی یطهرن حفص بسکون
طا و ضم ها خوانده و بکر به تشدید طا و ها مفتوحتین قدره در موضعین

در موضعین حفص بفتح دال خوانده و بکر بسکون آن وصیة حفص
تا بنون خوانده و بکر برفع آن و یبصط حفص بسین خوانده و بکر
بصاد خالص در این موضع جزا هر جا که باشد حفص بسکون زا
خوانده و بکر بضم آن نعما هی حفص بکسر عین میخواند و بکر با اختلاس
میم با تشدید و سکون عین و یکفر حفص بیاء غیبت خوانده و بکر
بنون متکلم فاذنوا حفص بسکون همزه و فتح دال معجمه خوانده
و بکر با اثبات الف بعد از همزه و کسر ذال معجمه سوره آل عمران رضوان
حفص بکسر را مهمله خوانده و بکر بضم هر جا که واقع شود اما در مائده
رضوانه سبل السلام که در ضم او بکر را خلافست در غیر شاطبیه
و تیسیر که در این دو کتاب بکسر روایت شد من المیت حفص به تشدید
و کسر یا خوانده و بکر به تخفیف و سکون آن هر جا که واقع شود خواه
معرفه و خواه نکره وجهی حفص بفتح یا و بکر بسکون یا خوانده و حفص حیث

آنچه در حکم سورهٔ انعام است بما وضعت حفص بفتح عین وسکون تا
خوانده وبکر باسکان عین وضم تا زکریا حفص بقصر وبغیر همزه خوانده
هر جا که واقع شود وبکر بمد وهمزه فیوفیهم حفص بیا غیبت خوانده
وبکر بنون متکلم درین موضع بوده اشباع وسکون او سابق ذکر شده
یبغون ویرجعون حفص بیا غیبت خوانده در هر دو موضع
وبکر بتا خطاب حج البیت حفص بکسر حا وبکر بفتح خوانده در آن موضع
وما یفعلوا من خیر فلن یکفروه حفص درین دو لفظ بیا غیبت
خوانده وبکر بتا خطاب قرح هر جا که باشد خواه نکره و خواه
معرفه حفص بفتح قاف خوانده وبکر بضم نونته هم ذکر شده
تا یجمعون حفص بیا غیبت وبکر بتا خطاب در این موضع و لتبیننه
للناس ولا تکتمونه در هر دو موضع حفص بتا خطاب خوانده
وبکر بیا غیبت سورة النساء وسیصلون حفص بفتح یا خوانده وبکر

وبکر بضم یوصی بها در دو موضع اول حفص بکسر صاد میخواند وبکر
بفتح آن مبینة حفص بکسر یا خوانده وبکر بفتح آن خواه مفرد و
وخواه جمع علیکم واحل حفص کلمتین را متصل ساخته
بضم همزه وکسر حا خوانده وبکر در علیکم وقف نموده بفتح هر دو خوانده
فاذا احصن حفص بضم همزه وکسر صاد خوانده وبکر بفتح هر دو
کان لم تکن حفص بتا تانیث خوانده وبکر بیا تذکیر ونولّه
ونصله سابق ذکر شده یدخلون الجنة حفص بفتح یا وضم خا
خوانده وبکر بضم یا وفتح خا سوف یؤتیهم حفص بیا غیبت خوانده
وبکر بنون متکلم المائدة شنئان حفص بفتح نون اول خوانده وبکر
بسکون آن یجرمنکم هست موضع دوم وارجلکم حفص بنصب لام
خوانده وبکر بکسر آن بسطت الیک حفص بفتح یا اضافه خوانده وبکر باسکان
دی وسالته حفص بحذف الف ثانی وفتح تا خوانده وبکر باثبات

سوره [illegible]

الف مثلی وکسرها بین طریق است الخ در سوره نساست عقدتم

حفص بتشدید عاقدت خوانده بکر بتخفیف آن استحق حفص بفتح همزه

ولام و اثبات الف بعد از تا خوانده بکر بفتح همزه تشدید وا و وکسر لام

واسقاط الف بعد از تا الغیوب حفص بضم غین معجمه خوانده و بکر بکسر جا

که واقع شده اتی حفص بفتح یا خوانده بکر بسکون آن سوء من بعد

حفص بضم یا و فتح را خوانده بکر بفتح یا و کسر را فتنتهم حفص برفع

تا خوانده و بکر بنصب و لا نکذب ونکون حفص بنصب با و نون موحده

خوانده و بکر برفع هر دو افلا تعقلون حفص بتا خطاب خوانده و بکر

بیا غیبت و همچنین است الخ در سوره اعراف و لتستبین

حفص بتا تانیث خوانده و بکر بیا غیبت خفیة حفص بضم خا معجمه خوانده

و بکر بکسر آن و همچنین است در سوره اعراف رای کوکبا حفص بفتح را

و همزه خوانده و بکر با ماله هر دو و اگر بعد از کلمه را لام تعریف باشد مثل

مثل القمر والشمس بکر را اماله الف بنا شد وصلا و لتنذر حفص

بتا خطاب خوانده و بکر بیا غیبت بینکم حفص بنصب نون خوانده

و بکر برفع آن و ما یشعرکم انها حفص وصل کلمتین نموده با فتح همزه

خوانده و بکر در یشعرکم وقف و ابتدا بهمزه مکسوره کرده منزل

حفص بفتح نون و تشدید زا معجمه خوانده بکر بسکون نون و تخفیف زا

حرج علیکم حفص بفتح حا و را خوانده بکر بضم حا و کسر را حرجا

حفص بفتح را خوانده بکر بکسر آن یصعد حفص بتشدید صاد و عین خوانده

بدون الف میان صاد و عین بکر بتشدید صاد و تخفیف عین

و اثبات الف بین الحرفین و یعلمون و یوم یحشرهم حفص بیا

غیبت خوانده و بکر بنون متکلم و همچنین است در موضع ثانی سوره یونس

و در سوره سبا است ثم نقول در روایتین تابع اصل خود است

مکانتکم هر جا که باشد حفص بصیغه مفرد خوانده و بکر بصیغه جمع و الف

يسقى حفص بيا تذكير خوانده و بكر بتا تانيث تذكرون هرجا كه باشد
حفص بتخفيف ذال معجمه خوانده و بكر بتشديد آن [illegible] ولكن
لا تعقلون حفص بتا خطاب خوانده و بكر بيا غيبت يغشى الليل
باسكان
حفص بغين معجمه و تخفيف شين خوانده و بكر بفتح غين و تشديد شين معجمه
و بهمين نحو است يغشى كه در سوره رعد است بسطة حفص
بسين خوانده و بكر بصاد خالص ائنكم و ائن لنا در اين سوره وائكم
لتاتون الفاحشة در عنكبوت و انا لمغرمون در واقعه
اين كلمات را حفص بهمزه واحده مكسوره خوانده و بكر بهمزه مفتوحه
باستفهام نموده معى بنى اسرائيل حفص بفتح يا خوانده و بكر
بسكون آن هرجا باشد تلقف هرجا كه باشد حفص بسكون
لام و فتح قاف مخففه خوانده و بكر بفتح لام و تشديد قاف
امنتم حفص بهمزه واحده ممدوده خوانده و بكر بزيادتى همزه

همزه مفتوحه بعد يكون حفص بكسر را و بكر برفع خوانده و چنين است
الجزء در محل حسب قال ابن ام حفص بفتح نون خوانده و بكر بكسر نون
معذرة حفص بنصب تا خوانده و بكر برفع لا حفص عذابا شديدا
را وصل و بكر وقف نموده بيئس حفص اين كلمه را بروزن فعيل
خوانده و بكر بتقديم ياء ساكنه بر همزه مفتوحه بروزن فيعل على الملأ
عنه يمسكون حفص بفتح ميم و تشديد سين مكسوره خوانده و بكر بسكون
ميم و تخفيف سين شركا حفص بضم شين معجمه و فتح را مهمله و كاف
ممدوده بهمزه مفتوحه خوانده و بكر بكسر شين و سكون را و كاف مفتوحه منونه

سورة الانفال

رمى حفص بفتح ميم خوانده و بكر با امالة موهن كيد
حفص بضم نون و جر كيد خوانده بعنوان اضافه و بكر به تنوين و فتح دال كيد
ولو كثرت و ان الله حفص باتصال كلمتين بفتح همزه خوانده و بكر
در كثرت وقف نموده همزه را مكسور خوانده من حى حفص به تشديد

یا بر وزن مد خوانده و بکر دو یاء مخففه اول مکسوره ثانی مفتوح ولا
یحسبن حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب للسلم
حفص بفتح سین خوانده و بکر بکسر و چنین است الجنح در سوره قتال
و محمد صلعم سوره الانفال و تخشین بکم حفص بغیر الف بعد از را خوانده
و بکر باثبات الف یضل حفص بضم یا و فتح ضاد خوانده و بکر بفتح
تا و کسر ضاد ان تصلوا انک حفص بنصب تا خوانده بدون واو
بعد از لام و بکر بکسر تا و اثبات واو بعد از لام و باین نحو است
در سوره هود مرجون حفص بحذف همزه خوانده میان
جیم و واو و بکر باثبات همزه مضمومه جرف هار حفص بضم را و فتح
ها خوانده و بکر بسکون را و اماله محضه در ها ان تقطع حفص بفتح
تا خوانده و بکر بضم آن یزیغ حفص بیاء تذکیر خوانده و بکر بتاء
تانیث سوره یونس الر در این سوره و در بواقی حفص بفتح راء خوانده و بکر

و بکر باماله محضه نفصل الایات حفص بیاء غیبت خوانده و بکر
بنون متکلم و لا ادریکم حفص بفتح الف خوانده و بکر باماله محضه بخلاف
در این موضع و با خلاف در شاطبیه و تقطیر در سایر مواضع علی انفسکم
متاع حفص وصل کلمتین نموده بنصب عین خوانده و بکر در انفسکم
وقف و عین را مرفوع امن لا یهدی حفص بفتح یا خوانده و بکسر آن
ان اجری حفص بفتح یا اضافه خوانده و بکر بسکون هر جا که باشد و یجعل
الرجس حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون متکلم ننجی المؤمنین
حفص بسکون نون ثانیه و تخفیف جیم خوانده و بکر بفتح نون ثانیه و تشدید
جیم سوره هود فعمیت حفص بضم عین و تشدید میم مکسوره خوانده و بکر
بفتح عین و تخفیف میم من کل زوجین حفص بتنوین لام خوانده
و بکر بدون تنوین و همین نحو است این کلمه در سوره مؤمنون مجریها
حفص بفتح میم خوانده و اماله را و بکر بضم میم و فتح راء الا ان ثمود

کفوا حفص بفتح دال خوانده بغیر تنوین و بکر بتنوین دال یعقوب
حفص بنصب با و حده و بکر برفع آن سعدوا حفص بضم سین خوانده
و بکر بفتح آن وان کلا حفص به تشدید میم و فتح نون خوانده و بکر بسکون
ان یرجع الامر حفص بضم یا و فتح جیم خوانده و بکر بفتح یا و کسر جیم
سوره یوسف یا بنی حفص بفتح یا آخر خوانده و بکر بکسر در هر جا که باشد
یا بشری در غیر شاطبیه و تیسیر حفص بفتح زا و بکر با اماله محضه خوانده دابا
حفص بفتح همزه خوانده و بکر بکسر ان حافظا حفص [illegible] بفتح حا
و اثبات الف و کسر فا خوانده و بکر بکسر حا و سکون فا نوحی الیهم
حفص بنون متکلم و کسر حا و اثبات یا ساکنه خوانده و بکر بیا غیبت و فتح
حا و اثبات الف در هر موضع یا چنین است الجزری در سوره نحل و انبیا ثبت
سوره الرعد زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان در این چهار کلمه
حفص برفع خوانده و بکر بجر و البصیر ام هل یستوی حفص در البصیر وقف

وقف نموده بتا تأنیث خوانده و بکر وصل نموده بیا تذکیر یوقدون
حفص بیا غیبت خوانده و بکر بتا خطاب سوره ابراهیم لی علیکم
حفص بفتح یا خوانده و بکر بسکون آن در اینموضع و در طه ولی فیها و در
ص لی من علم و در کافرون ولی دین سوره حجر ما ننزل الملائکه
حفص بضم نون متکلم و فتح نون ثانی و بکسر زا و نصب تا ملائکه خوانده
و بکر بضم تا تأنیث و فتح نون و زا و رفع تا مذکوره عیون حفص بضم عین
خوانده و بکر بکسر مطلقا هر جا که باشد قدرنا حفص بتشدید دال خوانده و بکر
به تخفیف آن و چنین است الجزری در نمل است سوره النحل ینبت لکم حفص بیا
غیبت خوانده و بکر بنون متکلم والشمس والقمر والنجوم مسخرات حفص در القمر
وقف نموده برفع میم النجوم و تا مسخرات خوانده و بکر وصل نموده
بفتح میم و جر تا نسقیکم حفص بضم نون خوانده و بکر بفتح آن و باین
طریقست در سوره مؤمنون یجحدون حفص بیا غیبت خوانده و بکر بتا

خطاب بنی اسرائیل لیسوءوا حفص بضم همزه خوانده بین الواوین
وبکر بفتح همزه بی واو ثانی اف حفص بتنوین خوانده وبکر بدون تنوین
و با این نحو است اف در سوره انبیاء و احقاف بالقسطاس
حفص بکسر قاف خوانده بکر بضم آن همچنین است در شعرا کما یقولون
حفص بیاء غیبت خوانده وبکر بتاء خطاب تسبح حفص بتاء خطاب
خوانده وبکر بیاء غیبت ورجلك حفص بکسر جیم خوانده وبکر بسکون آن
اعمی حفص بفتح میم خوانده وبکر باماله محضه در هر دو موضع خلافك حفص بکسر خا
وفتح لام واثبات الف خوانده وبکر بفتح خا وسکون لام بغیر الف ونای
حفص از طریق شاطبیه وتیسیر بفتح نون خوانده وبکر باماله ولیس در غیر
شاطبیه وتیسیر از بکر درین موضع فتح و در فصلت اماله وارد شده
واماله در نون نیز از بکر وارد شده سوره الکهف عوجا حفص درانید و کلمه سکت
میکند بدون تنوین باثبات الف وبکر بغیر سکت وبه تنوین خوانده

خوانده وصلا من لدنه حفص بضم دال وسکون نون وضم ها خوانده
وبکر بسکون دال وکسر نون وها و در سکون دال اشمام وارد شده حالت
اشمام مذکور شد بورقکم حفص بکسر را خوانده وبکر بسکون آن
لمهلکهم حفص بکسر لام خوانده وبکر بفتح آن وچنین است اهلهم در نمل
انسانیه حفص بضم ها خوانده وصلا وبکر بکسر آن نکرا حفص بسکون کاف
خوانده وبکر برفع آن هر جا که باشد الا آنکه در سوره قمر است که باتفاق
برفع کاف خوانده من لدنی بحولیست که پیش گذشت حمئة
حفص بقصر ها و همزه مفتوحه بعد از میم خوانده وبکر باثبات الف بعد از ها
و وضع یا در موضع همزه جزاء الحسنی حفص بنصب همزه و تنوین خوانده
وبکر بضم همزه و حذف تنوین السدین حفص بفتح سین خوانده وبکر
بضم آن مطلقا هر جا که باشد دکا اتونی حفص باثبات همزه ممدوده
خوانده هرگاه بر سابق وقف کند یا نه وبکر بسکون همزه خوانده وصلا

و در ابتدا همزهٔ اول را مکسور ساخته و ثانی را بیا بدل میکند الصدفین
حفص بفتح صاد و دال خوانده و بکر بضم صاد و سکون دال قال آتونی
بحولست که در ردما آتونی گذشت سورهٔ مریم کهیعص حفص بفتح ها
و یا خوانده و بکر با ماله محضه عتیا حفص بکسر عین خوانده و بکر بضم
و همچنین است در موضع ثانی صتیا حفص بکسر میم خوانده و بکر بضم
آن مطلقا هر جا که باشد سوای موضعین آل عمران که در آنجا باتفاق
مضموم است نسیا حفص بفتح نون خوانده و بکر بفتح و نصب انها
تساقط حفص بضم تا و کسر قاف و تخفیف سین خوانده و بکر بفتح
تا و قاف و تشدید سین جثیا حفص بکسر جیم خوانده و بکر بضم و همچنین است
در موضع ثانی صلیا بطریق جثیا یتفطرن حفص بتاء مفتوحه
بعد از یا و تشدید طا خوانده و بکر بنون ساکنه بعد از یا و کسر و تخفیف
طا و همچنین است الخ در سورهٔ شوری است طه حفص بفتح طا ها

و ها خوانده و بکر با ماله محضه وقفا فیسحتکم حفص بضم یا و کسر حا
خوانده و بکر بفتح هر دو ان هذان حفص بسکون نون خوانده و بکر
به تشدید و فتح آن حملنا حفص بضم حا و تشدید میم مکسوره خوانده و بکر
بفتح حا و میم مخففه مفتوحه و لا تخرجک و انک حفص کلمتین را متصل
و بفتح همزه خوانده و بکر در و لا تعری وقفا همزه را مکسور خوانده
فو صنعی حفص بفتح ها خوانده و بکر بضم آن او لم یاتهم حفص بیاء
خوانده و بکر بتاء سورهٔ الانبیاء قال حفص بفتح قاف و اثبات الف
و فتح لام خوانده و بکر بضم قاف و سکون لام بی الف و همچنین است
قال رب احکم در آخر این سوره و قال اولو کره در سورهٔ زخرف
لتحصنکم حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بنون متکلم و حرام حفص بفتح
حا و راء و اثبات الف خوانده و بکر بکسر حا و سکون را و حذف الف
للکتب حفص بضم کاف و تا خوانده و بکر بکسر کاف و فتح تا و اثبات الف

بعد از یا مستی سورة الحج ولؤلؤا حفص بدو همزه خوانده وبکر اولی را بواو

وثانی را بهمزه وبهمین نحو است هر جا که باشد معطوف للناس سواء

حفص کلمتین را متصل نموده بنصب همزه خوانده سوا وبکر

در للناس وقف داده همزه را مرفوع وهمین حکم دارد الجنه در سوره

جاثیه است لیوفوا حفص باسکان واو وتخفیف فا خوانده وبکر بفتح

واو وتشدید فا ایضا ملوا حفص بفتح تا خوانده وبکر بکسر یدعون

حفص بیا غیبت خوانده وبکر بتا خطاب وهمچنین است آخر در لقمان

عظاما والعظام در هر دو موضع حفص بکسر عین واثبات الف

بعد از ظا خوانده وبکر بفتح عین سکون ظا منزلا حفص بضم میم

وفتح زا خوانده وبکر بفتح میم وکسر زا تصفون عالم الغیب حفص کلمتین را

متصل نموده بجر میم خوانده وبکر در تصفون وقف نموده برفع

میم خوانده سورة النور اربع شهادات حفص برفع عین خوانده

خوانده وبکر بنصب آن والخامسة ان لعنة الله حفص بنصب تا خوانده

وبکر بنصب آن غیر اولی حفص بجر را خوانده وبکر بنصب آن دری

یوقد حفص بتشدید یا دری وتذکیر یا یوقد خوانده وبکر بتخفیف یا

وهمزه ومد وبتا تانیث توقد یسبح حفص بکسر با موحده خوانده

وبکر بفتح آن ویتقه در مقام خود مذکور شد کما استخلف

حفص بفتح تا ولام خوانده وبکر بضم تا وکسر لام ولیبدلنهم حفص

بفتح با موحده تشدید دال مکسوره خوانده وبکر بسکون با موحده

وتخفیف دال ثلاث عورات حفص برفع تا مثلثه خوانده

وبکر بنصب آن سورة الفرقان ویجعل لک حفص بجزم لام

خوانده وبکر برفع آن فما تستطیعون حفص بتا خطاب خوانده وبکر بیا

غیبت انما یضاعف له العذاب ویخلد حفص این کلمه را متصل

نموده بجزم فا ودال خوانده وبکر در اثاما وقف نموده فا ودال را مرفوع

خوانده فیه مهانا در مقام خود ذکر شده است آتنا حفص باثبات الف
خوانده و بکر بخلاف آن یلقون حفص بضم یا و فتح لام و قاف مشدده
خوانده و بکر بفتح یا و سکون لام و تخفیف قاف سورة الشعراء طسم حفص بفتح
تا خوانده و بکر بامالهٔ محضه در هر سه موضع کسفا حفص بفتح سین خوانده
و بکر بسکون در این موضع و در سبا نزل به الروح الامین حفص بتخفیف زا
و رفع هر دو اسم خوانده و بکر بتشدید زا و نصب هر دو سورة النمل تخفون
وما تعلنون حفص با خطاب خوانده در کلمتین و بکر بیا غیبت آتانی الله
حفص باثبات و فتح یا خوانده در وصل و در وقف از روی دو وجه مرویست
حذف یاء و اثبات آن و بکر بحذف یا خوانده وقفا و وصلا اتوه حفص
بقصر همزه و فتح تا خوانده و بکر بمد همزه و ضم تا الرهب حفص بفتح را و بکر بضم
سورة القصص
آن تخسف بنا حفص بفتح خا و سین خوانده و بکر بضم خا و کسر سین سورة العنکبوت
اولم یروا حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب مودة بینکم حفص

حفص بنصب تا بغیر تنوین و جر نون خوانده و بکر به تنوین تا و نصب نون
انا منجوک حفص بفتح نون و تشدید جیم خوانده و بکر بسکون نون و تخفیف
جیم آیات حفص باثبات الف بعد از یا خوانده و بکر بحذف آن
و بهر دو روایت با ممدود است ترجعون حفص بتا خطاب خوانده
و بکر بیاء غیبت سورة الروم ثم یعیده ثم الیه یرجعون حفص در یعیده
وقف نموده و بتاء تانیث خوانده و بکر وصل نموده بیاء تذکیر
للعالمین حفص بکسر لام عالمین خوانده و بکر بفتح آن آثار حفص باثبات
دو الف خوانده و یکی بعد از همزه و یکی بعد از ثا و بکر باسقاط هر دو ضعف
حفص در موضع ثلاثه بضم خوانده و بکر بفتح آنها و تتخذها حفص
سورة لقمان
بنصب ذال خوانده و بکر برفع آن نعمة حفص بفتح عین و ضم میم خوانده
و بکر بسکون عین و فتح میم و بتاء منصوبه منونه سورة الاحزاب الظنونا والرسولا
والسبیلا حفص در این کلمات با اسقاط الف خوانده وصلا و بالف

وقفا وبکر باثبات الف وصلا ووقفا لا مقام حفص بضم میم خوانده
وبکر بفتح آن تؤوی حفص بیاء ساکنه خوانده بعد از جیم وبکر بهمزه
مضمومه [illegible] الیم حفص برفع میم خوانده وبکر بجر آن وهمین
طریق است در سوره جاثیه ولسلیمان الریح حفص بنصب حاء
خوانده وبکر برفع آن مسکنهم حفص بسکون سین وفتح کاف خوانده
وبکر بفتح سین وکسر کاف واثبات الف بین الحرفین فهل نجازی الا
الکفور حفص بنون تکلم وکسر زاء معجمه ونصب راء مهمله خوانده وبکر
بضم یاء غیبت وفتح زاء معجمه ورفع راء مهمله التناوش حفص بواو
مضمومه خوانده وبکر بهمزه مضمومه جمع الملا سوره الفاطر بینة حفص
بحذف الف خوانده وبکر میان نون وتا باثبات الف ودر سوره یس
یس حفص بفتح یا خوانده وبکر باماله محضه وادغام واظهار آن مذکور
شد تنزیل العزیز حفص بنصب لام خوانده وبکر برفع فعززنا

فعززنا حفص بتشدید زاء اول خوانده وبکر بتخفیف آن عملته
حفص باثبات هاء ضمیر خوانده وبکر باسقاط آن یخصمون حفص بفتح یاء
است وبکر را در غیر شاطبیه تیسیر کبیر است من مرقدنا حفص
سکت هست وبکر را وقف لازم ودر سوره الصافات الکواکب حفص بجر
باء موحده خوانده وبکر بنصب آن لا یسمعون حفص بتشدید سین ومیم
خوانده وبکر بسکون سین وتخفیف میم احسن الخالقین الله ربکم
ودر حفص ابتکار متصل بوده بنصب اسماء ثلثه خوانده وبکر در الخالقین
وقف بوده اسماء ثلثه مرفوع خوانده سوره ص غساق حفص در اینجا
ودر النبأ بتشدید سین خوانده وبکر بتخفیف هر دو سوره الزمر بمفازتهم
المؤمن
حفص بغیر الف بعد از زا خوانده وبکر باثبات آن ودر سوره حم حفص
در مواضع سبعه بفتح حا خوانده وبکر باماله محضه او ان یظهر الفساد
حفص بضم یاء وکسر ها ونصب دال خوانده وبکر بفتح یا وها ورفع دال

فاطّلع حفص بنصب عین خوانده و بکر برفع آن ادخلوا حفص بفتح همزه
وکسر خاء خوانده وقفا ووصلا و بکر بضم همزه و خاء وقفا شیوخا
حفص بضم شین خوانده و بکر بکسر آن سوره مجادله اذا فعلتم حفص بکسر را خوانده
و بکر باسکان آن ءاعجمی بتسهیل همزه ثانیه خوانده و بکر بتحقیق
همزتین سوره الحشر ما تفعلون حفص بتا خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت
سوره الزخرف ومن ینشؤ حفص بضم یاء وفتح نون و تشدید شین خوانده
و بکر بفتح یاء و سکون نون و تخفیف شین خاء یا حفص بدون الف
بعد از همزه خوانده و بکر بالف اسورة حفص بسکون سین خوانده
و بکر بفتح آن و ادخال الف بعد از وی یا عبادی حفص بحذف
یاء و تذکیر خوانده و بکر باثبات یاء مفتوحه تشتهیه حفص باثبات
ضمیر خوانده و بکر باسقاط آن سوره الدخان یغلی حفص بیاء تذکیر خوانده
و بکر بتاء تانیث سوره الجاثیة یوصفون حفص بیاء غیبت خوانده و بکر

و بکر بتاء خطاب سوره الاحقاف نتقبل احسن و نتجاوز حفص بفتح نون
متکلم در اول آخر و نصب لام احسن خوانده و بکر بضم یاء غیبت در
هر دو و رفع نون احسن خوانده قتلوا حفص بضم قاف و کسر تاء
خوانده و بکر بفتح قاف و ادخال الف بعد از قاف و فتح تاء اسرارهم
حفص بکسر همزه خوانده و بکر بفتح آن ولنبلونکم و نعلم و نبلو
حفص این سه کلمه را بنون متکلم و بکر بیاء غیبت سوره الفتح علیه الله
حفص بضم هاء ضمیر خوانده و بکر بکسر آن و در سوره الحجرات اختلاف روایتین
لا در بئس الاسم الفسوق هرگاه ابتدا کنی بکلمه الاسم
حذف همزتین الاسم و اتصال لام مکسوره بسین و اگر ابتدا
بالاسم شود دو وجه جایز است اثبات همزه مفتوحه با اتصال لام
مکسوره بسین و حذف همزه و ابتدا بلام مکسوره متصل بسین سوره ق
یوم نقول حفص بنون متکلم خوانده و بکر بیاء غیبت سوره الذاریات

مثل ما انتم حفص بنصب لام خوانده و بکر برفع آن سوره الطور المسیطرون
حفص بصاد و بسین خلاف و بکر بسین خوانده الا که مسطور بصاد مشهور
بصاد نویسند سوره الرحمن المنشآت حفص بفتح شین خوانده و بکر
بکسر سوره الواقعه عربا حفص بضم را خوانده و بکر بسکون آن سوره الحدید تولی
حفص بتخفیف زا خوانده و بکر تشدید آن ان المصدقین و المصدقات
حفص بتشدید صادین خوانده و بکر بتخفیف هر دو سوره المجادله قیل انشزوا
فانشزوا حفص بضم هر دو شین خوانده و بکر بکسر هر دو و خلاف [illegible]
و اختلاف سوره حشر گذشت سوره الصف من بعدی اسمه حفص باسکان یا خوانده
و در وقف و باسقاط آن در وصل و بکر بفتح یا در وصل و بسکون در وقف
متم نوره حفص برفع میم خوانده بغیر تنوین و جر را و بکر بتنوین و نصب را
نوره و خلاف سوره منافقون گذشت سوره الطلاق بالغ امره حفص بغیر تنوین
غین و جر را خوانده و بکر بتنوین غین و نصب آن سوره التحریم نصوحا حفص

حفص بفتح نون خوانده بکر بضم آن کتبه حفص بضم کاف و تا خوانده بکر
بکسر کاف و اثبات الف بعد از تا و اختلاف سوره ملک گذشت
سوره القلم ن ادغام و اظهار نون سابق مذکور شد ذلک زنیم ان کان حفص
ایشان را متصل نموده بهمزه واحده مفتوحه خوانده و بکر در ذلک زنیم
وقف نموده ما بعد را بهمزتین مفتوحتین خوانده اختلاف سوره الحاقه
گذشت سوره المعارج نزاعة حفص بتنوین منصوب خوانده و بما قبل وصل کرده
و بکر بتنوین مرفوع خوانده و بر ما قبل وقف نموده بشهاداتهم حفص باثبات
الف خوانده بعد از دال و بکر باسقاط آن نصب بضم نون و صاد خوانده
و بکر بفتح اول و سکون ثانی و اختلاف سوره نوح گذشت سوره الجن حفص در کلمات
و انا و انه و انهم سوای ان المساجد همه جا بفتح همزه خوانده
و ما قبل را باو وصل نموده و بکر در همه جا بکسر همزه خوانده و بر ما قبل وقف کرده
سوره المزمل رب المشرق و المغرب حفص بضم با موحده خوانده و بر ما قبل

فصل اول در بیان کیفیت نزول قرآن و نوشتن و سبب جمع شدن
آن بین دفتین و کتابت آن از ابن عباس مرویست که جمیع قرآن
عظیم در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا نزول نمود و از آنجا
سوره سوره و آیه آیه بر حضرت رسالت پناه صلعم نازل شد و هر گاه
جبرئیل چیزی از قرآن فرود آوردی حضرت رسول صلعم کاتبان خود را
که یکی از ایشان زید بن ثابت بود امر نمودی تا آن را کتابت کردندی
بر پارهٔ الواح و اکتاف و اوراق نخل و چون آنحضرت از دار الفنا به دار البقاء
رحلت فرمود همان طور بود و لا بسیاری از صحابه آن را یاد داشتند
من اوله الی آخره و مرخص بودند در قرائت آن بر وجه توسعه
چنانچه فرموده فاقرؤا ما تیسر من القرآن و اول کسی
که قرآن را بین اللوحین جمع کرد ابوبکر بود و سبب آن بود که چون
مسیلمه کذاب اهل تهامه را تباه ساخت و قوت گرفت ابوبکر

ابوبکر در آن ایام بر سر او لشکر کشید و مقاتلهٔ عظیم دست داد
و بعد از ناخوشی بسیار آن ملعون به درک اسفل واصل شد و در آن جمله
هزار و دویست کس از مسلمانان کشته شد هفتصد از قراء و ارباب قرآن
صحابه بودند و بسیاری مجروح شدند چون حال بدین منوال شد عمر
پیش ابوبکر فرستاد که قتل قراء صحابه شایع شد اگر دو باره دیگر بدین نحو
شود بر طرف شدن قرآن از میان برود مصلحت است که قرآن را در یکجا جمع
کنیم ابوبکر در جواب گفت چگونه باوری اقدام نمایم که رسول خدا صلعم
ما را بآن امر نفرموده عمر گفت والله هو خیر یعنی که این جمع نمودن قرآن
خیر است و همیشه با ابی بکر این میگفت تا حقتعالی دل وی را گشاده کرد بر
این کار رضا داد پس ابوبکر زید بن ثابت را بخواند و با وی گفت تو مرد جوان
و عاقل و کاتب وحی بودی برای پیغمبر صلعم پس قرآن را جمع کن و بنویس زید
گفت چگونه کاری کنید که پیغمبر صلعم شما را امر بآن نکرده است ابوبکر

گفت مصلحت در نوشتن است پس گفت تا آنکه حق تعالی سینهٔ زید را بر آن
داشت که انکار چرا باید کرد زید گفت والله اگر مرا تکلیف کردندی
بنقل جبال از مواضع خود بر من آسان تر بود از آنچه مرا بآن تکلیف
میکنند پس قرآن را ابتداء از صدور رجال و از رقاع و الواح
در کتابت آوردم در چند صحیفه نوشتم و آن مصحف نزد ابی بکر
بود تا وفات کرد پس نزد عمر بود پس نزد حفصه تا آنکه غزوهٔ ارمینیه
و آذربایجان واقع شد و صحابه را اختلاف پیدا شد این میگفت قراءت
من بهتر است و آن میگفت قراءت من بهتر تا آنکه غرض بود در اداء
آن با الفاظ مترادفه و هر قومی بلغت خود پس بسبب اختلافی که در
میان قراء اصحاب بهم رسید حذیفة بن یمان صاحب سر رسول علیه السلام
در آن میان بود اختلاف ایشان را مشاهده نمود نزد عثمان آمد
و گفت در باب قرآن که من اختلافی دیدم مثل اختلاف یهود

یهود و نصاری پس عثمان نزد حفصه فرستاد و گفت صحیفها
بفرست تا ما آنرا در مصاحف نقل کنیم باز فرستیم حفصه صحیفها
فرستاد و عثمان زید بن ثابت و عبدالله عمرو العاص و عبدالله زبیر
و ابن عباس و عبدالرحمن ابن حارث بن هشام را جمع کرد و گفت
و گفت این صحف را یکجا بنویسید جماعت قریش را گفت که هرگاه
شما و زید را اختلاف بهم رسد در لفظ آنرا بلغت قریش بنویسید
رای ایشان بدان قرار گرفت تا آنکه اختلاف کردند در کتابت التابوت
که آنرا بها نویسند یا بتا زید گفت بها باید نوشت قریش گفتند بتاء
پس بعثمان رجوع کردند گفت بتا بنویسید که لسان قریش است
پس چون مصحف تمام شد چهار مصحف و بقولی هفت دیگر نوشتند
و هر مصحفی بجایی فرستادند یکی بمکه و یکی بمدینه یکی بشام و یکی بکوفه
یکی ببصره و یکی بیمن و یکی به بحرین و یکی را خود نگاه داشت و آنرا مصحف

لازم گویند و تعدد مصاحف از آن بود که الفاظ مختلفه در آنها
هست و ممکن نیست چون زیادت و نقصان مثل و قالوا اتخذ الله
در سوره بقره با واو و بی واو و وصّی و اوصی در سوره مذکوره
بهمزه و تشدید و با همزه بی تشدید و در آل عمران سارعوا با واو
عاطفه و بی واو نوشته شده و اختلاف الفاظ مانند صراط و سراط
و اختلاف اعراب مانند یحسب بفتح سین و یحسب بکسر سین و مانند
نکرّ و انعم کاف و سکون آن و باعد بفتح عین و دال و کسر عین و سکون دال
و اتخذتم ادغام ذال و اظهار آن و تقدیم و تاخیر مثل و قاتلوا
و قتلوا که بعضی و قتلوا و قاتلوا خوانده اند و یتلوا و تتلوا در صورت
مانندهم و در لفظ و معنی غیر هم اند و منکم و منهم که در حرکت مثل
هم اند و در لفظ و معنی غیرهم و از این قبیل در قرآن مجید بسیار است
که در کتابت آن اختلاف کرده اند و ذکر همه آنها در این مختصر منشأ

تطویل میگردد **فصل دوم** در بیان رسم الخط قرآن و
در آن سه مطلب است مطلب اول در همزاتی که رسم آنها بواو و
نواقص واوی و یائی که با الف مکتوب است و زیاده و نقصان الفات و واوات
و یاآت لا همزاتی که رسم آنها بواو است الملؤا چهار موضع در سوره
در سوره مؤمنون فقال الملؤا و دو در سوره نمل قال یا ایها
الملؤا افتونی و یا ایها الملؤا انّی و یا ایها الملؤا ایکم و دیگر کلمه
نشؤا در سوره هود و اموالنا ما نشؤا و دیگر کلمه انبؤا در
دو موضع در سوره انعام یاتیهم انبؤا و در سوره شعرا فسیاتیهم
انبؤا و لفظ شرکؤا در دو موضع در سوره انعام فیکم شرکؤا و
در سوره شوری ام لهم شرکؤا و لفظ شفعؤا و کلمه ضعفؤا
در دو موضع در سوره ابرهیم فقال الضعفؤا و در مومن فیقول
الضعفؤا و لفظ علمؤا در دو موضع در سوره شعرا علمؤا

[illegible]

وعلموا بنی اسرائیل و در فاطر من عباده العلموا و لفظ
البلوا در دو موضع در سوره والصافات لهو البلوا
و در دخان بلوا مبین و کلمه دعوا و ما دعوا الکافرین
در سوره رعد و بروا منکم در ممتحنه و کلمه جزاؤ در پنج مقام در
مائده انما جزاؤ و ذلک جزاؤ و در زمر جزاؤ المحسنین و در شوری
و جزاؤ سیئة و در حشر ذلک جزاؤ و در زمر خلافیست
و در سوره مومن الی النجوة و همچنین است ینشؤا در سوره طه
و کلمات که یا مرسوم است مثل نبائ المرسلین در انعام و مومن
و تلقائ نفسی در یونس و ایتائ ذی القربی در نحل
و من ورائ حجاب در شوری و من انائ اللیل در طه و بعضی
کلمات که همزه واو مرسوم است مثل قل اؤنبئکم در آل
عمران و اؤنزل در سوره ص و اؤلقی در سوره قمر و در بعضی کلمات

کلمات که همزه با مکتوبست مثل ائنکم در چهار موضع در انعام
ائنکم لتشهدون و در نمل ائنکم لتاتون الرجال و در حم سجده
ائنکم لتکفرون و در عنکبوت ائنکم لتاتون الرجال و در غیر
این موضع بغیر یاء است و ائنا در دو موضع بیا مرسوم است
یکی در نحل ائنا لمخرجون و دیگری در صافات ائنا لتارکوا
و ائن در سوره شعرا و در سوره اعراف بغیر یا است و کلمه افائن
در آل عمران افائن مات و افائن مت خلافیست و ائذا
در واقعه بیا است و در غیر آن بغیر یا و ائن ذکرتم در یس و ائفکا
در صافات خلافیست و دیگر کلمات ناقصه است و آن بر دو قسمت
ناقص واوی و ناقص یائی و قسم اول که لام الفعل او واو باشد هم
بر دو نوع است نوعی مرسوم بالف مثل عفا و دعا و تلا و علا و دها
و سجا و سنا و خلا و العلا و الصفا و الشفا و نوعی دیگر مرسوم بیاست

وآن در یازده کلمه است در اعراف تا بینا ضحی و در طه ان یحشر
الناس ضحی و در نور ما زکی منکم و در نازعات و ضحیها و
و در والشمس و ضحیها و تلیها و طحیها و در والضحی اذا سجی و ما قلی
و قسم دویم که لام الفعل او یا باشد آن نیز بر دو قسم است قسمی مرسوم
بیا چون رمی و هدی و نهی و مولی و مصلی و مصفی و یسعی
و ابی و یخشی و یخفی و نجوی و امها و ترجی و یصلی و مثل اینها
و قسم دیگر مرسوم بالف است و آن در هفت موضع است در ابراهیم
و من عصانی و در بنی اسرائیل الی المسجد الاقصا و در حج انه
من تولاه و در قصص یس من اقصا المدینة و در سوره
فتح سیماهم و در الحاقه لما طغی الماء و هر کلمه یائی که در آخر
دو یا جمع شود یاء دویم بالف نوشته میشود مثل تا احیا کم و احیاه
واحیاکم و احیا و یموت و یحیا و اماتا و احیا و محیا



و در بعضی جایا اول بالف نوشته شده چون هدای و مثوای
و محیای بجهة آنکه ثقیل است و کراهت دارد اجتماع میان دو یا
و کلمه و سلنا متو [illegible] باتفاق بالف است و کلمه ها و را هر جا که باشد
بغیر یا مکتوب است مگر در والنجم که رای در دو موضع بیا مرسوم است
بجهة موافقت آخر آیات یکی ما رای و دیگری و لقد رای
در بعضی از افعال ناقصه که لام الفعل او در کتابت نیز ساقط کرده اند
آن در پنج موضع است در بنی اسرائیل و یدع الانسان و در سوره شوری
و یمح الله الباطل و در قمر و یدع الداع و در یونس ننج المؤمنین
و در علق سندع الزبانیة و در سوره هود یوم یات لا تکلم
حذف لام الفعل شده با آنکه جازم در آن نیست و القاب کیفی
نیز شده و دیگر سه کلمه است که بهمزه تنها مکتوب است در آل عمران ملء
الارض و در نحل فیها دفء و در نمل یخرج الخبء و در سوره قریش

ایلافهم بیا خوانده میشود لا فهم و دیگر کلمات یدعوا و نبلوا

وادعوا و یرجوا و یبلوا و یتلوا و سا تلوا و اشرکوا و لیربوا

وا دلوا و یعفوا هر جا که باشد بعد از واو الف نوشته میشود

با آنکه صیغه واحد است غیر از یعفو عنهم در سوره نسا بی الف است

وکلمه جاؤ و باؤ هر جا که واقع شود بی الف است ولفظ فاؤ در بقره

وسعو در سبا و عتو در فرقان و تبوء الدار در حشر بی الف است

و ذوا بواو و الف است هر جا که باشد مگر در شش موضع که بی

الف است در سوره یوسف لذو علم و در مؤمن ذو العرش

و در حم سجده دو موضع لذو مغفرة و ذو عقاب و در سوره جمعه

ذو الفضل و در بروج ذو العرش که در این مواضع بواو تنها است

واولئک واولی واولات بواو نوشته میشود و بی واو خوانده

میشود وکلمات داود و یلوون وماوری ولا تلوون ولا

ولا یستون و تستون و تستوا و لیسئو وجوهکم فاوا

والغاون والمودة بیک واو نوشته میشود و بدو واو خوانده میشود

وکلمه الرؤیا و رؤیاک و رؤیای در هر جا که باشد بغیر واو است

وکلمه تؤوی الیک و تؤویه بجهت همزه واو نوشته میشود و همچنین است

یؤسا وکلمات صلوة و زکوة و حیوة و مشکوة و منوة

بواو مکتوب است الا اگر مضاف بضمیر باشند بالف است مثل صلاتهم

وصلاتی وصلاته و حیاتنا و حیاتکم بغیر ان صلوتک

سکن وصلواتک در هود و علی صلواتهم در مؤمنون که این

سه موضع بواو مرسوم است والله اعلم بالصواب مطلب در تاء

مطوله بدانکه کلمه رحمت در هفت موضع بتاء مطوله مکتوب است در سوره البقره

یرجوا رحمت الله و در اعراف ان رحمت الله در هود رحمت الله

و در مریم ذکر رحمت ربک و در روم اثار رحمت الله و در زخرف

و دو موضع یقسمون رحمت ربك و رحمت ربك و در غیر اینها تبا
مقصوره هست و کلمه نعمت در یازده جا بتا مطوله هست در سوره
البقره واذکروا نعمت الله و در آل عمران نعمت الله علیکم و در مائده
اذکروا نعمت الله و در دو موضع سوره ابراهیم نعمت الله کفرا
و ان تعدوا نعمت الله و در نحل سه موضع و بنعمت الله هم
و یجحدون نعمت الله واشکروا نعمت و در لقمان فی البحر بنعمت الله
و در فاطر اذکروا نعمت و در سوره طور فما انت بنعمت و در غیر
این مواضع بتا مقصوره هست و کلمه سنت در پنج مواضع بتاء
ممدوده هست در انعام سنت الاولین و لسنت الله تبدیلا
و لسنت الله تحویلا و در مؤمن سنت الله التی و کلمه امرأت در
هفت موضع بتا مطوله هست در آل عمران اذ قالت امرأت
عمران و در یوسف دو موضع امرأت العزیز و امرأت العزیز الآن

و در فاطر سه موضع ... سنت الاولین

الآن و در قصص امرأت فرعون و در تحریم امرأت نوح و امرأت لوط
و امرأت فرعون و ضابطه اش آنست که هر امرأت با شوهر مذکور شد
بتا مطوله و کلمه لعنت در دو موضع ممدوده هست در آل عمران فنجعل
لعنت الله و در نور و الخامسة ان لعنت الله و کلمه کلمت
در چهار موضع ممدوده هست در انعام و تمت کلمت ربك در اعراف
تمت کلمت ربك الحسنی و در یونس حقت علیهم کلمت ربك
و در غافر حقت علیهم کلمت ربك و لفظ قرت در یک موضع
ممدوده هست در قصص قرت عین لی و لك و کلمه معصیت در دو
موضع در سوره مجادله و معصیت الرسول و اذا و معصیت الرسول
و تناجوا و کلمه ابنت در یک موضع تحریم و مریم ابنت و کلمه فطرت
در روم و کلمه شجرت در دخان ان شجرت الزقوم و لفظ جنت
در واقعه و جنت النعیم و کلمه بقیت الله در هود و در یوسف

دو جا فی غیابت الجب و فی غیابت الجب و اوحینا و کلمه آیات
در عنکبوت و بینت در فاطر و ثمرات در حم سجده و کلمه آیات
هشتگانه دو در یوسف و چهار در مریم و یکی در قصص و یکی در غافر
من ثمرات من اکمامها
و کلمه در صاد هر جا که باشد و لفظ مثل ذات بهجة و ذات شوکة
و بذات الصدور و افرایتم اللات و لات و هیهات
دو کانه و جمالت در مرسلات و مناة در سوره والنجم
بشهادتهم در معارج همه اینها که ذکر شد تاها طولست
و در غیر این مواضع هر جا که باشد تاها مقصوره است والله اعلم بالصواب
مطلب سوم در مقطوعات و موصولات بباید دانست
که بعضی از کلمات قرانی در چند موضع مقطوع نوشته میشود و در مواضع
دیگر موصول ما در این رساله ذکر آنها بنمائیم بر آنکه
ان لا در ده موضع مقطوع است در سوره اعراف دو موضع علی

علی ان لا اقول و علی ان لا یقولوا علی الله و در سوره توبه
ان لا ملجأ من الله و در هود دو موضع ان لا اله الا هو
و ان لا تعبدوا الا الله ثانی و در حج ان لا تشرک بی شیئا
و در یس ان لا تعبدوا الشیطان و در دخان ان لا تعلوا
و در ممتحنه ان لا یشرکن بالله و در نون ان لا یدخلنها و در غیر
اینها هر جا که باشد موصولست و کلمه من ما در سه موضع مقطوع است در سوره
فمن ما ملکت و در روم هل لکم من ما ملکت و در منافقون
و من ما رزقناکم خلافست و در نور من مال الله خلافست
و کلمه عن ما در یک موضع در سوره اعراف عن ما نهوا و کلمه ان ما در غیر
در یک موضع در سوره رعد و ان ما نرینک و کلمه فان لم مقطوع است در سوره
قصص فان لم یستجیبوا و موصولست در هود فالم یستجیبوا لکم
و کلمه ان لن مقطوع است در همه جا الا در دو موضع که موصولست در

کهف الن نجعل لکم موعدا و در قیمه الن نجمع عظامه و در الن
تحصوه در سوره مزمل خلافست و کلمه عن من مقطوعست
در دو موضع در نور عن من یشاء و در و النجم عن من تولی
و کلمه ام من مقطوعست در چهار موضع در سوره ن ام من یکون
علیکم وکیلا و در توبه ام من اسس و در صافات ام من خلقنا
و در فصلت ام من یاتی امنا و کلمه فی ما مقطوعست در یازده
و در این مواضع قول با تصال نیز واقع شده در سوره بقره فی ما
فعلوا و در مائده فی ما اتیکم و در انعام فی ما اتیکم و فی ما
اوحی و در انبیا فی ما اشتهت و در نور فی ما افضتم
و در شعرا فی ما ههنا و در روم فی ما رزقناکم و در زمر فی ما
هم فیه یختلفون و فی ما کانوا فیه یختلفون و در سوره واقعه
فی ما لا تعلمون و کلمه این ما مقطوع هر جا که باشد مگر در

در پنج موضع در بقره فاینما تولوا فثم و در نحل اینما یوجهه
بخلاف و در ن اینما ثقفوا و در احزاب اینما ثقفوا
و در شعرا اینما کنتم تعبدون خلافست و کلمه حیث ما
مقطوعست در دو موضع سوره بقره هر دو حیث ما کنتم و
کلمه ان ما مقطوع است در دو موضع در سوره انعام ان
ما توعدون بی خلاف و ان ما عند الله در نحل با خلاف
و کلمه ان ما مقطوع در سه موضع در حج و لقمان و ان ما
تدعون من دونه بلا خلاف و در انفال و اعلموا ان ما غنمتم با خلاف
و کلمه بئس ما مقطوعست در همه جا الا در سه موضع که موصولست در سوره
بقره بئسما اشتروا به و قل بئسما یامرکم و در اعراف
بئسما خلفتمونی و کلمه لبئس ما همه جا مقطوعست و کلمه کل ما
در سوره ابراهیم مقطوعست من کل ما سالتموه و مگر لا در همه جا

مقطوع است که در هر موضع که موصول است در سوره حج لکیلا یعلم
و در احزاب لکیلا یکون و در حدید لکیلا تأسوا و کلمه یوم هم مقطوع است
در دو موضع سوره مؤمن یوم هم بارزون و یوم هم علی النار
و کلمه فمال در چهار موضع واقع است مقطوع در نساء فمال هؤلاء
و در کهف فمال هذا الکتاب و در فرقان فمال هذا الرسول
و در معارج فمال الذین و امثله مسطوره در غیر این مواضع منفصله
موصول است و اختلافات در رسم الخط بسیار است که در این رساله
ذکر آنها منشأ تطویل میشود و هر که زیاده برین خواهد رجوع در کتب
معتبری که در این خصوص ایراد نموده اند خصوصاً در منهل
هشتادکامل حافظ طاهر اصفهانی که سرآمد همه اینها است نمایند والله
اعلم بالصواب **خاتمه** در بیان گفتن تکبیر از سوره والضحی تا آخر
قرآن و علت آن و طریق آداب تلاوت قرآن مجید و بعضی از ادعیه

متعلقه بشروع و ختم قرآن و در آن سه مطلب است مطلب اول
در بیان گفتن تکبیر از والضحی تا آخر قرآن و علت آن بدانکه تکبیر در اصل سنت
اهل مکه بود نزد ختم قرآن و چون ابن کثیر از اهل مکه بود از وی منقول گشته
بهر دو روایت لا شهرت از بزی یافته و بعضی از برای همه قراء
تکبیر نقل کرده اند و جماعتی از اول قرآن تا آخر قرآن در آخر هر سوره
تکبیر گفته اند و مشهور از اول الم آخر سوره والضحی است تا آخر قرآن و سبب
تکبیر چنانکه در کتب معتبره قرائت واقع شده آنست که روزی مشرکان
از حضرت رسول صلعم التماس نمودند که بگو روح چیست و قصه اصحاب کهف
و اصحاب کهف چگونه بوده است آنحضرت فرمودند که فردا بگویم
و کلمه ان شاء الله نگفت پس غیرت الهی در حرکت آمده وحی منقطع
شد تا غایتی که مشرکان گفتند وادع و قلی ربه و وداع کرد
و دشمن گرفت محمد صلعم را پروردگار او بآن سبب خاطر مبارک

آنحضرت غمناک شد تا آنکه جبرئیل سورهٔ والضحی را آورد و آنحضرت
شکرانهٔ الهی را بجا آورد و تکبیر گفت و صیغهٔ تکبیر این نوع است الله اکبر
و بعضی استادان در یازده سوره تهلیل را با وی ملحق کرده اند و صورتش
اینست لا اله الا الله و الله اکبر و در بعضی روایات و لله الحمد را
نیز اضافه کرده اند و بهتر آنست که میان روایات جمع نموده
لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد گویند و بعضی از قراء
احتیاط کرده بعد از ختم بقرائت عاصم تکبیر نگفته اند و این احتیاط
بیفایده است زیرا که تکبیر دعاست و دعا در وسط و آخر سوره
رخصت داده اند چنانچه در روایت واقع است که بعد از آیت
رحمت طلب مغفرت از حضرت واهب العطایا نمایند و بعد از آیت
عذاب پناه بغفار الذنوب و ستار العیوب برند از آتش
دوزخ و عذاب الیم و بعد از هر آیهٔ فبای الاء ربکما

تکذبان لا بشیء من آلائک رب نکذب بگویند و بنا
برین دلایل هر چند تکبیر از عاصم منقول نباشد در قرائت عاصم در آخر
هر سوره تکبیر گفتن فساد ضرری بقرائت و بثواب تلاوت
نرساند بلکه در کتب معتبرهٔ قرائت مثل کتاب برهان القاری
فی تجوید کلام الله الباری و غیر آن مذکور است که تکبیر از برای همه قراء
منقول است و سبب اختلاف تکبیر در اول سوره و آخر سوره اینست
که ابتدا تکبیر گفتن حضرت رسول صلعم آخر خواندن جبرئیل بود و اول
خواندن حضرت پس جماعتی نظر بقرائت حضرت نموده تکبیر را
اول میگویند و بعضی نظر نموده که چون حضرت بعد از قرائت
جبرئیل تکبیر گفت بعد از سورهٔ والضحی تکبیر باز گفت و فایده ازین ظاهر
میشود که اگر از اول والضحی ابتدا شود گفته میشود تکبیر در اول هر سوره
که بعد ازین سوره است تا اول سورهٔ ناس و اگر از آخر والضحی گفته شود

گفته میشود بعد از هر سوره تا آخر سوره ناس و ظاهر نزد استادان وجه
اول است چنانچه شیخ شاطبی تصریح بآن کرده است که هرگاه وصل کنی
تکبیر را با آخر سوره ضحی بوده باشد آخر سوره ساکن مثل فحدث و ارغب
کسره میدهی بجهة التقاء ساکنین همچنین است آخر سوره که منون باشد
اعم از آنکه منون مفتوح و یا مضموم و یا مکسور باشد مثل توابا و خبیر و مسد
و اگر مفتوح و یا مکسور و یا مضموم باشد حرکت باقی میماند مثل حسد
و الابتر و الناس و اگر آخر سوره ضمیر کنایه باشد که در حال وصل صله
کرده باشد بواو حذف کرده میشود واو بجهة التقاء ساکنین مثل ربه
و مثل ایره و در جمیع صور حذف کرده میشود همزه وصل که در اول
لفظ الله است و اما در بین السورتین در حالت تکبیر هشت وجه است
شش از آنها مقبول و دو وجه ممنوع است اما شش وجه مقبول
اول قطع آخر سوره ضحی از تکبیر و قطع تکبیر از بسمله و قطع بسمله از سوره

از سوره دوم وصل آخر سوره ضحی بتکبیر و وصل تکبیر به بسمله و وصل بسمله
بسوره آتیه سوم قطع سوره ضحی است از تکبیر و وصل تکبیر است به بسمله
و وصل بسمله بسوره آتیه چهارم وصل آخر سوره ضحی با تکبیر و قطع
تکبیر است از بسمله و وصل بسمله است بسوره آتیه پنجم وصل آخر
سوره ضحی است بتکبیر و قطع تکبیر است از بسمله و قطع بسمله است از سوره
آتیه ششم قطع آخر سوره ضحی است از تکبیر و قطع تکبیر است از بسمله و وصل
بسمله است بسوره آتیه این شش وجه حسن مقبول است اما دو وجه دیگر
اول وصل تکبیر است به بسمله قطع بسمله است از سوره آتیه دوم
قطع آخر سوره ضحی از تکبیر و وصل تکبیر است به بسمله و قطع بسمله است
از سوره آتیه این دو وجه آخر مستنکره است نزد علمای این فن السلام
مطلب دوم در بیان آداب تلاوت و طریق ختم قرآن مجید و احکام
در حدیث وارد شده که اقرؤا القرآن بلحون العرب و اقروا

القرآن بتیسیر الجمل و صوت الجمل و در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر
صادق ع روایت شده که حضرت رسول صلعم فرمود که بخوانید قرآن را
به الحان عرب و اصوات عرب و حذر کنید از آهنگ اهل فسق و اهل کبایر
فسوف بیایند بعد از من طایفه چند که در قرآن ترجیع کنند که غنا و
و مطربان و نوحه گران و رهبانان کنند بکنند و غرض از غنا ترجیع صوت است
زیرا که در ترجیع حروف مکرر می شود و زیادتی در کلام بهم می رسد و آن
لحن و موجب فساد است قطع نظر از حرمت غنا و از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت شده که لا خیر فی قراءة لا تدبر فیها یعنی نیست خیری
در قرائتی که تدبر در آن نباشد و از حضرت امام زین العابدین ع روایت شده
که آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزانة ینبغی لک ان تنظر
فیها یعنی آیات قرآنی خزانه هاست پس هر خزانه که گشایی سزاوار
آنست که در آن نظر نمایی بدانکه خواندن قرآن مجید از سه نوع بیرون

نیست اول تحقیق و آن عبارتست از ادا نمودن حق هر حرفی
بنحوی که باید بی زیادتی و نقصان از کشش مدات و تحقیق همزات و اتمام
حرکات و اظهار ساختن حروف و کمال تشدیدات و بجا آوردن غنات
و جدا ساختن حروف از یکدیگر بنحوی که مخلوط به یکدیگر نگردد و اخراج
بعضی از آنها به بعضی بسکت و ترتیل و ملاحظه نمودن جاهائی که وقف
در آنها جایز است بنحوی که از حد تجاوز نکند و این در وقتیست
که در خدمت استاد حاذق مشغول تعلیم باشد و یا در مقام
تلاوت بند کر اعجاز و [illegible] باشد و این نوع مخصوص است
بقرائت حمزه و ورش دویم حدر و آن سرعت خواندن کلام
مجید است بجهت کثرت تلاوت زیرا که بادای هر حرفی ثوابی
معین است و امیر توقف ابیات بوصول و ادغام کبیر و تخفیف
بعضی تشدیدات و مدات و غنات و تخفیف همزات تسهیل و ابدال

و حذف و علی هذا القیاس نحوی که خلل در قواعد بهم نرسد
و این نوع مختص است بقرائت ابن کثیر و ابو عمرو و ابو جعفر
سوم تدویر که در میان تحقیق و حدر است مختص بقرائت عاصم
و ابن عامر و کسائی و قالون و یعقوب و خلف فائده بدانکه در حدیث
وارد شده که ختم کلام مجید از بیست روز کمتر بلکه از شش روز
جزوی زیاده جایز نیست و در حدیث بازای هر حرفی حسنه
وارد شده پس جمع میان این حدیث بزرگان باین نحو نموده اند
که ثواب تلاوت نمودن بسیار چند تصدق نمودن سیم بسیار است
در راه خدا و ثواب تلاوت نمودن با تدبر در معانی و اعجاز آن
با خضوع و خشوع و ادراک مراتب جلال و جمال حضرت ذو الجلال
نمودن مانند دانه یاقوت بسیار قیمتی و انفس است که در راه خدا تصدق
کنند و باید تلاوت از روی خضوع و خشوع کنی زیرا که از حضرت امام

جعفر صادق ع روایت شده که من قرأ القرآن و لم یخضع له
و لم یرق قلبه و لم ینشئ حزنا و وجلا فی سره فقد استهان
بعظم شأن الله و خسر خسرانا مبینا یعنی هر که قرآن خواند
و از برای آن خضوع نکند و دلش رقت بهم نرساند و حزن و ترس
در باطنش بهم نرسد پس خواری رسانیده خواهد بود بعظمت
و شأن الهی و زیان کاری نموده است زیانکاری هویدا و هر که
تحصیل خضوع و خشوع و حزن و ترس و رقت قلب خواهد باید که
قبل از تلاوت کلام الله فکر اکاذیبی بهایم عنوان فکر کنی که خدای تعالی
ترا چگونه از کتم عدم بصلب پدر آورد و از صلب به عنوان
نطفه برحم نقل نمود و نطفه را چگونه علقه گردانید و علقه را
چگونه مضغه ساخت و بعد از آن مضغه را چگونه دو دو بیست
و چهل و هشت پاره استخوان گردانید و بر آن گوشت و پی

و چنانکه دیگر اسباب ضروری دنیا و آلات تکلیف از چشم و گوش
و دست و پا و غیر آن بتو عطا نموده بعد از آن چگونه دو چشمه شیر
از دو پستان از برای پرورش تو جاری ساخت که یکی نهر طعامست
و یکی نهر آب و چگونه محبت ترا در دل والدین و اقربا جا داده تا آنکه زحمتها
و محنتها کشیدند و ترا تربیت نمودند و چگونه ترا از ظلمت جهل بنور
دانش رسانیدند و بعد از آن فکر کنی که چگونه همسایگان و مصاحبان و آشنایان
از تو مفارقت نموده در ظلمتکده قبر و تنگنای لحد قرار گرفتند و با مار و مور
همخانه گردیدند و زنان ایشان بیوه و فرزندان ایشان یتیم گشتند و اموال ایشان را
دیگران در میان خود قسمت نمودند و جای ایشان در مجالس و محافل
خالی ماند و مصاحبان و یاران ایشان ایشان را فراموش ساختند و بعد از آن فکر
کنی که تو بنده نه آزاد و آن خدائی که تو را بنده است ترا باین نعمتها
از برای معرفت و خدمت و طاعت و عبادت خود آفریده و این قرآن را که تو

[illegible]

کند و او را تلاوت مینمائی کلام خداست و رهبان معرفت و طاعت و عبادات
پس باید مقصد تلاوت کنی که مضمونش عمل نمائی که خدای تعالی
بر تو حاضر و ناظر است تصور کنی که حضرت باری تعالی بتو خطاب
با حضرت تکلم میکند و بخیر و صلاحت فرمیباید و از شر و فساد
نهی میفرماید شک نیست که چون در هنگام تلاوت این افکار از تو
واقع شود کمال خضوع و خشوع و ادب ترا حاصل گردد و دیده گریان
و تلاوت مقبول و پر ثواب گردد و اولی آنست که قرآن را با آواز حزین
تلاوت نماید و باید که قاری بخلوص نیت و دل صاف و تن و جامه
پاک و طهارت ظاهر و باطن رو بقبله اسید نموده دعیه که تعلق بشروع
دارد قبل از تلاوت بخواند و بعد از تلاوت دعائی که بعد از تلاوت
میخوانند بخواند و در وقت ختم بجهت تو آضع بر پا ایستاده دعا بخواند
خصوصا دعای ختم را و بعضی ادعیه که در این مختصر مرقوم است انشاء الله

وحوائج خود را از جناب قدس الهی درخواهد امید هست که ان شاء الله مستجاب گردد

مطلب سوم در بیان ادعیه که تعلق بشروع وختم کلام الله المجید
دارد سنت است که در حین شروع تلاوت این دعا بخواند
اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل اللهم عظّم رغبتی فیه
واجعله نورا لبصری وشفاء لصدری وذهابا لهمّی وغمّی
وحزنی اللهم زیّن به لسانی وجمّل به وجهی وقوّ به
جسدی وثقّل به میزانی وارزقنی تلاوته علی طاعتک
آناء اللیل واطراف النهار واحشرنا مع النبی محمد وآله
الاطهار الاخیار الابرار وبعد از تلاوت این دعا بخواند
صدق الله العلی العظیم وصدق رسوله النبی الکریم
وصدق وصدّق علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ونحن علی

ذلک من الشاهدین والشاکرین والحمد لله رب العالمین
یا رب العالمین اغفر لنا وارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین
وطریقه ختم قرآن آنست که چون قل اعوذ برب الناس را تمام کند الحمد را
با الم تا اولئک هم المفلحون بخواند ودر روایت ابی بن کعب وارد شده
که حضرت رسول صلعم چون ختم قرآن کردی بعد از فراغ از قل اعوذ برب الناس
افتتاح الحمد کردی وبعد از آن به الم ابتدا نمودی تا هم المفلحون قرائت کردی
وبعد از آن شروع بدعا نمودی ودر حین دعا بجهة تواضع بر پا میخواستی
ومنقول است که آنحضرت بعد از ختم این دعا را خواندی اللهم ارحمنی
بالقرآن واجعله لی اماما ونورا وهدی ورحمة اللهم
ذکّرنی منه ما نسیت وعلّمنی منه ما جهلت وارزقنی تلاوته
آناء اللیل واطراف النهار واجعله لی حجة یا رب العالمین
اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا

عذاب النار برحمتك يا ارحم الراحمين و دیگر بخوانند این دعا
که میخواند حضرت امیر المؤمنین ع در وقت ختم قرآن اللهم انی اسئلك
اخبات المخبتين ومرافقة الابرار واستحقاق حقائق
الايمان والغنيمة من كل بر والسلامة من كل اثم
ووجوب رحمتك وعزائم مغفرتك والفوز بالجنة
والنجاة من النار الحمد لله الذي بعزته تتم الصالحات
وعنده خير الاجابة الحمد لله على كل حال اللهم
اقذف في قلبي رجاءك واقطع رجائي عمن سواك
حتى لا اثق ولا ارجو الا اياك يا حي يا قيوم يا لا اله
الا انت اسئلك ان تحيي قلبي بنور معرفتك ابدا يا حي
يا ارحم الراحمين الهي كما حفظت وجهي من السجود لغيرك
فاحفظ لساني من السؤال عن غيرك يا كريم يا كريم

يا كريم و اینده را بخوانند اللهم اني قد قرأت ما قضيت
من كتابك الذي انزلته على نبيك الصادق صلعم فلك
الحمد ربنا اللهم اجعلني ممن يحل حلاله ويحرم حرامه ويؤمن
بمحكمه ومتشابهه واجعله لنا انسا في قبوري وانسا في حشري
واجعلني ممن ترقى بكل آية قرأها درجة في اعلى عليين
آمين رب العالمين و اینده را بخوانند اللهم اجعل القرآن
ربيع قلوبنا وشفاء صدورنا ويركز في ارزاقنا و
زيادة في اعمارنا وقائدنا ودليلنا اليك والى جنات
النعيم وبدارك ودار السلام مع الذين انعمت عليهم
من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن
اولئك رفيقا بجودك ومغفرتك وفضلك ورحمتك
يا ارحم الراحمين و اینده را بخوانند اللهم اجعل القرآن لنا

في الدنيا قرينًا وفي سكرات الموت بشيرًا وفي القبور مونسًا
وفي القيمة شافعًا وعلى الصراط نورًا وفي الجنة رفيقًا
ومن النار سترًا وحجابًا واجعل الخيرات كلها دليلًا ودالًا
وهاديًا ونصيرًا برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم ما كان
منا في تلاوة القران من خطاء او سهو او تقصير ونقصان
او ترك مد او تشديد او زيادة او تحريف كلمة او
تغيير حرف او تبديل اعراب على غير ما انزلته فاعف
عنا يا رباه يا رباه يا رباه وتجاوز عنا يا سيداه
يا سيداه يا سيداه لا تواخذنا يا مولاه يا مولاه
يا مولاه بفضلك وجودك وكرمك يا ارحم الراحمين
وقد سجدنا [illegible] لا اله الا الله حقًا حقًا
لا اله الا الله ايمانًا وتصديقًا لا اله الا الله عبودية

عبودية ورقًا سجدت لك يا رب تعبدًا ورقًا
لا مستنكفًا ولا مستكبرًا بل انا عبد ذليل خاضع خاضع
فقير بائس مسكين مستكين مستجير العفو العفو
العفو تمت الرسالة الموسومة بمختار القراء في يوم
الثلثا في عشرين من شهر رمضان المبارك من الشهور
في سنة الف ومائتين وخمس واربعين من الهجرة
النبوية على يد العبد الاقل الاذل الاحقر المحتاج الى
الطاف ربه الغني المطلق يحيى بن عبد الله بن احمد
في دار السلطنة القزوين وارجو من القارئين وا
الناظرين والمتعلمين ان يدعو لكاتبه ولوالديه
ولجميع المومنين والمومنات ان يغفر خطيئاته و
سيئاته ويزيل آثامه ويحشره مع مواليه محمد وآله الطاهرين



در بيان صفات حروف الهجاء الذاتية والعرضية

ا
منفتحة مجهورة شديدة مستفلة
مصمتة ساكنة مجهورة

ب
منفتحة مجهورة شديدة
ذالقة قلقلة مضغوطة

ت
منفتحة مهموسة شديدة
مصمتة ساكنة

ث
منفتحة مهموسة رخوة مستفلة
مصمتة ساكنة منفوثة

ج
منفتحة مجهورة شديدة مستفلة
مصمتة قلقلة مضغوطة

ح
منفتحة مهموسة رخوة
مستفلة مصمتة ساكنة مجهورة

خ
منفتحة مهموسة رخوة مستعلية
مصمتة ساكنة مجهورة

د
منفتحة مجهورة شديدة مستفلة
مصمتة قلقلة مضغوطة

ذ
منفتحة مجهورة رخوة مستفلة
مصمتة ساكنة

ر
منفتحة مجهورة بين الشدة والرخوة
مستفلة ذالقة ساكنة مكررة منحرفة

ز
منفتحة مجهورة رخوة مستفلة
مصمتة ساكنة صفير

س
منفتحة مهموسة رخوة مستفلة
مصمتة ساكنة صفير

ش
منفتحة مهموسة رخوة مستفلة
مصمتة ساكنة متفشية

ص
مطبقة مهموسة رخوة مستعلية
مصمتة ساكنة صفير

ض
مطبقة مجهورة رخوة مستعلية
مصمتة ساكنة مستطيلة

ط
مطبقة مجهورة شديدة مستعلية
مصمتة قلقلة مضغوطة

ظ
مطبقة مجهورة رخوة مستعلية
مصمتة ساكنة

ع
منفتحة مجهورة بين الشدة والرخوة
مستفلة مصمتة ساكنة

غ
منفتحة مجهورة رخوة
مستعلية مصمتة ساكنة

ف
منفتحة مهموسة رخوة مستفلة
ذالقة ساكنة منفوثة

ق
منفتحة مجهورة شديدة مستعلية
مصمتة قلقلة مضغوطة

ك
منفتحة مهموسة شديدة
مستفلة مصمتة ساكنة

ل
منفتحة مجهورة بين الشدة والرخوة
مستفلة ذالقة ساكنة منحرفة

م
منفتحة مجهورة بين الشدة والرخوة
مستفلة ذالقة ساكنة غنوية

ن
منفتحة مجهورة بين الشدة والرخوة
مستفلة ذالقة ساكنة غنوية

ه
منفتحة مهموسة رخوة
مستفلة مصمتة ساكنة خفية

و
منفتحة مجهورة رخوة مستفلة
مصمتة ساكنة حرف هوائية

لا
منفتحة مجهورة رخوة مستفلة مصمتة ساكنة حرف هوائية

ي
لينية هوائية خفية اعتلال

يكتب الباب كله بالالف وعلى كتبه بالياء فان كان منونا

فالمختار انه كذلك وهو قياس المبرد وقياس المازني

بالالف وقياس سيبويه المنصوب بالالف وما سواه بالياء

ويعرف الواو من الياء بالتثنية نحو فتيان وعصوان

وبالجمع نحو الفتيات والقنوات وبالمرة نحو رمية وغزوة

وبالنوع نحو رمية وغزوة وبرد الفعل الى نفسك نحو

رميت وغزوت وبالمضارع نحو يرمي ويغزو وبكون الفاء

واوا نحو وعى وبكون العين واوا نحو شوى الا ما شذ

نحو القوى والصوى فان جهل فان اميلت فالياء نحو متى

والا فالالف وانما كتبوا لدى بالياء لقولهم لديك وكلا

على الوجهين لاحتمالها واما الحروف فلم يكتب منها بالياء

غير بلى وعلى والى وحتى والله اعلم

تمت الكتابة في ضحوة يوم الاربعاء عشرين شهر ذي القعدة الحرام من شهور

سنة تسع وثلثين بعد الالف من الهجرة النبوية المصطفوية صلى الله

عليه واله وسلم والله اعلم بالصواب تمت

[illegible]

باب ذكر معرفة احزاب القرآن وانصافه وارباعه واجزائه للشيخ العالم
العلامة علم الدين السخاوي رضي الله عنه اول الحزب فاتحة الكتاب ان الله لا يستحيي ربع
اتأمرون نصف واذ قلتم يا موسى ربع افتطمعون حزب ولقد جاءكم
ربع ما ننسخ نصف واذ ابتلى ربع سيقول جزء ٢ ان الصفا ربع ليس البر
نصف يسألونك عن الاهلة ربع واذكروا الله حزب يسألونك عن الخمر ربع
الطلاق مرتان وقيل والوالدات نصف حافظوا على الصلوات ربع تلك الرسل
جزء ٣ واذ قال ابراهيم رب ربع ليس عليك هداهم نصف لله ما في السموات وقيل وان
كنتم على سفر ربع قل اؤنبئكم حزب ان الله اصطفى ربع فلما احس نصف ومن اهل الكتاب
ربع لن تنالوا جزء ٤ ضربت عليهم الذلة وقيل ليسوا سواء ربع وسارعوا نصف
اذ تصعدون ربع يستبشرون حزب لتبلون ربع اول النساء نصف ولكم نصف
ربع والمحصنات جزء ٥ واعبدوا الله ربع ان الله يأمركم نصف يا ايها الذين آمنوا خذوا
وقيل وما لكم لا تقاتلون ربع الله لا اله الا هو حزب ان الذين توفاهم ربع لا خير في كثير
وقيل ومن يشاقق نصف ولله ما في السموات وقيل يا ايها الذين آمنوا كونوا
ربع لا يحب الله الجهر جزء ٦ لكن الله يشهد ربع اول المائدة وقيل حرمت عليكم الميتة
نصف يا ايها الذين آمنوا اذكروا ربع واذ اخذ عليهم حزب يا ايها الرسول لا يحزنك ربع

يا ايها

يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا نصف وقالت اليهود يد الله وقيل يا ايها الرسول بلغ
ربع لتجدن جزء ٧ جعل الله الكعبة ربع يوم يجمع الله الرسل نصف ولو اننا نزلنا
ربع انما يستجيب وقيل وقالوا لولا نزل عليه آية من ربه حزب وعنده مفاتح
الغيب ربع واذ قال ابراهيم لابيه نصف ان الله فالق الحب والنوى ربع
ولو اننا نزلنا جزء ٨ ويوم يحشرهم جميعا ربع وهو الذي انشأ وقيل ومن الانعام
قتلوا اولادهم نصف قل تعالوا ربع اول الاعراف وقيل والوزن يومئذ الحق
حزب يا بني آدم لا يفتننكم وقيل قل امر ربي بالقسط ربع واذا صرفت نصف
والى عاد ربع قال الملا جزء ٩ واوحينا الى موسى ربع وواعدنا موسى نصف
الذين يتبعون الرسول وقيل واختار موسى ربع واذ نتقنا حزب هو الذي
خلقكم ربع كما اخرجك وقيل اول الانفال نصف اجعلتم سقاية الحاج
ربع يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا جزء حزب ولو ارادوا الخروج ربع انما الصدقات
نصف ومنهم من عاهد الله ربع انما السبيل وقيل يعتذرون جزء ١١
والذين اتخذوا مسجدا وقيل ان الله اشترى ربع وما كان المؤمنون نصف
ولو يعجل الله الشر ربع قل من يرزقكم حزب قل لا املك لنفسي ربع واتل عليهم نبأ نوح
نصف وجاوزنا ببني اسرائيل ربع اول هود وقيل وما من دابة وقيل او

قال ابراهيم جزء ومن اظلم ربع وقال اركبوا نصف قالوا يا صالح قد كنت
ربع والى مدين حزب ولقد آتينا موسى ربع لقد كان في يوسف وقيل
وجاءت سيارة نصف فلما سمعت بمكرهن ربع وما ابرئ نفسي جزء
قالوا ان يسرق ربع رب قد آتيتني نصف ويستعجلونك ربع افمن يعلم
حزب مثل الجنة ربع الم يأتكم نبأ وقيل واذ قال موسى لقومه اذكروا الله
نعمة عليكم نصف الم تر كيف ضرب الله ربع اول الحجر جزء ونبئهم عن
ضيف ابراهيم ربع اول النحل نصف قد مكر الذين ربع وقال الله حزب
وضرب الله مثلا عبدا ربع ان الله يأمر نصف وضرب الله مثلا قرية ربع
اول سبحان جزء وقضى ربك ربع قل كونوا حجارة نصف ولقد كرمنا
ربع اولم يروا ان الله الذي وقيل ولقد آتينا موسى حزب وترى الشمس
ربع واضرب لهم وقيل اولئك لهم جنات عدن نصف ويوم نسير ربع
قال الم اقل لك وقيل اما السفينة جزء وتركنا بعضهم وقيل قل هل ننبئكم
بالاخسرين ربع فحملته وقيل يا اخت هرون نصف تلك الجنة ربع
اول طه حزب قال فمن ربكما ربع وما اعجلك نصف وعنت الوجوه ربع
اول الانبياء جزء اولم ير الذين كفروا ربع ولقد آتينا ابراهيم رشده

نصف ومن الشياطين ربع اول الحج حزب هذان خصمان ربع ان الله يدافع
نصف والذين هاجروا ربع اول المؤمنون جزء وقال الملأ من قومه
ربع وانك لتدعوهم نصف افحسبتم ربع يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا
حزب الله نور السموات ربع واقسموا بالله نصف انما المؤمنون
ربع وقال الذين لا يرجون جزء وهو الذي مرج ربع اول الشعراء
نصف قال لهم موسى ربع قالوا انؤمن لك حزب كذبت قوم نوح المرسلين
ربع اول النمل نصف وتفقد الطير ربع فما كان جواب قومه جزء واذا وقع القول
ربع وحرمنا عليه المراضع نصف فلما قضى موسى ربع ولقد وصلنا
حزب ان قارون ربع ووصينا الانسان وقيل اول العنكبوت
نصف ووهبنا له اسحق ربع ولا تجادلوا جزء اولم يسيروا
ربع منيبين اليه وقيل ضرب لكم مثلا من انفسكم نصف الله الذي خلقكم من ضعف
ربع ومن يسلم وقيل خلق السموات بغير عمد حزب ولو ترى اذ المجرمون
ربع اول الاحزاب نصف قد يعلم الله ربع ومن يقنت جزء يا ايها النبي انا ارسلناك
ربع لئن لم ينته المنافقون وقيل ان الذين يؤذون الله ورسوله وقيل يا ايها الذين آمنوا اذا نكحتم المؤمنات
نصف وترى الذين ربع قل من يرزقكم حزب قل ان ربي يقذف ربع يا ايها الناس

انتم الفقراء نصف واقسموا بالله ربع وما انزلنا جزو ولقد اضل منكم ربع
اخروا الذين وقيل فاستفتهم ام اشد خلقا نصف وان من شيعته ربع
فنبذناه حزب وهل اتيك نبؤا الخصم ربع وعندهم قاصرات وقيل سواء عليهم نصف
واذا احسن الانسان ربع فمن اظلم جزو ولم يجعلوا فقيل قل يا عبادي الذين اسرفوا ربع
او كرعا في نصف ولم يسيروا ربع ويا قوم مالي ادعوكم حزب بلو حم ربع او ان فصلت
نصف وذلكم ظنكم ربع اليه يرد جزو شرع لكم ربع ومن اياته الجوار وقيل فما
اوتيتم من شيء نصف وما كان لبشر ربع قل اولو جئتكم وقيل ولولا ان يكون الناس
حزب فاختلف الاحزاب ربع ولقد فتنا قبلهم وقيل ولقد اخترناهم نصف
ولقد اتينا بني اسرائيل ربع اذكر الاحقاف جزو واذكر اخا عاد ربع افلم يسيروا
نصف ان الذين كفروا وقيل انا ارسلناك ربع لقد رضي الله حزب او الحجرات
ربع قالت الاعراب نصف ولقد خلقنا السموات ربع قال فما خطبكم جزو
فذكر فما انت وقيل اخر الطور ربع ولله ما في السموات نصف كذبت عاد
ربع اول الرحمن حزب فيهن قاصرات ربع فلا اقسم بمواقع النجوم وقيل
افرايتم ما تمنون نصف الم يان ربع اول المجادلة جزو لا تجد ربع الم تر
الى الذين نافقوا نصف لا ينهاكم الله ربع اول الجمعة حزب يا ايها الذين امنوا

لا تلهكم ربع يا ايها الذين امنوا ان من ازواجكم نصف لينفق ذو سعة
ربع اول تبارك جزو اول نون ربع فاذا نفخ في الصور وقيل اول الحاقة
نصف والذينهم لاماناتهم ربع اول الجن حزب ان هذه تذكرة ربع
اول القيمة نصف واذا رايت ثم رايت ربع اول النبا جزو اول عبس
ربع اول الانفطار نصف اول الانشقاق ربع اول الاعلى حزب
اول البلد ربع اول الضحى نصف اول الزلزلة ربع الى اخر القران جزو
والحمد لله رب العالمين تمت تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان لفظ الرحمة حيثما وقع في القران المجيد ترسم بالهاء لا بالتاء واذا وقف
عليها وقف بالهاء لا بالتاء واذا وصل وصل بالتاء باتفاق القراء الا في سبعة
مواضع فانه يكتب بالتاء واذا وقف عليها وقف بالتاء كما في الوصل والقراء
كلهم على هذا الا ابن كثير وابو عمرو والكسائي فانهم يقفون في هذه المواضع ايضا
بالهاء لا بالتاء الاول في البقرة يرجون رحمت والثاني
في الاعراف ان رحمت الله قريب من المحسنين الثالث في هود رحمت الله
وبركاته عليكم والرابع في مريم رحمت ربك والخامس في الروم الى اثار رحمت الله

والسادس أهم يقسمون رحمت ربك في سورة الزخرف والسابع في الزخرف
ورحمت ربك خير ثم اعلم ان لفظ النعمة ترسم بالهاء الا في احد عشر موضعا فانها
يكتب بالتاء والوقف عليها بالتاء كما في الوصل وكلهم فيه سواء الا ابن كثير وابو عمرو
والكسائي فانهم يقفون في هذه المواضع ايضا بالهاء الاول في البقرة نعمت الله عليكم
وما انزل عليكم والثاني فيها نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء في آل عمران والثالث
نعمت الله عليكم اذ هم قوم في المائدة والرابع في ابراهيم بدلوا نعمت الله كفرا والخامس فيها
وان تعدوا نعمت الله والسادس وبنعمت الله هم يكفرون في النحل والسابع فيها
يعرفون نعمت الله والثامن ايضا فيها واشكروا نعمت الله والتاسع في لقمن بنعمت الله
ليريكم والعاشر في الفاطر اذكروا نعمت الله عليكم هل من خالق والحادي عشر في والطور
بنعمت ربك بكاهن ثم اعلم ان السنة ترسم بالهاء الا في خمسة مواضع الاول
في الانفال فقد مضت سنت الاولين والثاني والثالث والرابع في فاطر الا سنت الاولين
فلن تجد لسنت الله تبديلا ولن تجد لسنت الله تحويلا والخامس لما راوا باسنا سنت في غافر
والوقف عليها بالتاء وكلهم عليه الا ابن كثير وابو عمرو والكسائي ولفظ امرأة كتب بالهاء
الا في سبعة مواضع الاول في آل عمران اذ قالت امرات عمران والثاني في يوسف امرات العزيز
والثالث فيها ايضا امرات العزيز الآن والرابع في القصص امرات فرعون قرت

والخامس والسادس في التحريم امرات نوح وامرات لوط والسابع فيها ايضا
امرات فرعون ولفظ كلمة ترسم بالهاء الا في خمسة مواضع الاول في الانعام
وتمت كلمت ربك صدقا والثاني في الاعراف كلمت ربك الحسنى والثالث في يونس
كلمت ربك على الذين فسقوا والرابع ايضا فيها كلمت ربك لا يؤمنون والخامس في غافر
كلمت ربك على الذين كفروا انهم اصحاب النار وكلمة الاول لا اختلاف فيه بخلاف الثاني
وقال صاحب التيسير اني وجدت في مصحف انها تكتب بالتاء والمطولة بغير الالف
واللعنة ترسم بالهاء الا في موضعين الاول في آل عمران فنجعل لعنت الله والثاني في النور
ان لعنت الله عليه ولفظ المعصية كتب بالهاء الا في موضعين الاول في المجادلة
ومعصيت الرسول واذا جاءوك والثاني ايضا فيها ومعصيت الرسول وتناجوا
ولفظ ابت ترسم بالتاء في ثمانية مواضع من القرآن الاول والثاني في يوسف يا ابت
اني رايت ويا ابت هذا تاويل رؤياي والاربعة منها في مريم يا ابت لم تعبد الشيطان
يا ابت اني قد جاءني ويا ابت لا تعبد الشيطان ويا ابت اني اخاف والسابع
في القصص يا ابت استاجره والثامن في الصافات يا ابت افعل ما تؤمر واختلفوا
في ان الوقف عليها بالتاء ام بالهاء فابن عامر وابن كثير يقفان بالهاء وصلا
بالتاء ويصلون بالتاء والباقي يقفون بالتاء لا بالهاء كما في الوصل وابن عامر

يقرؤ جميعها بفتح التاء والباقون بالكسر واما لفظ بقيت ففي هود وقرت عين في القصص وفطرت
في الروم وشجرت في الدخان وجنت في الواقعة وابنت عمران في التحريم يكتب كلها
بالتاء الطويلة والوقف عليها بالتاء كما في الوصل وكلهم متفقون عليه الا ابن كثير
وابو عمرو والكسائي فانهم يقفون بالهاء لا بالتاء وفي الوصل بالتاء وقال ابو عمرو
لفظ جنت حيث وقع في القران يكتب بالهاء الا في موضع واحد في الواقعة جنت
نعيم فانها تكتب بالتاء ولفظ اللات والعزى ولات حين مناص في ص وفي
ومرضات ايما وقع رسم بالتاء والكسائي يقف عليها بالهاء لا بالتاء وفي الوصل
بالتاء ويكتب التاء في اللات مجردة على الاصح واما لفظ ذات في النمل فيكتب بالتاء
ايما وقع ويقف عليها الكسائي بالهاء ويصل بالتاء والباقون يقفون بالتاء
واما هيهات فيقفون عليها القراء كلهم بالتاء الا الكسائي وابن كثير فانهما يقفان
عليها بالهاء ويصلون بالتاء واختلفوا في ان الوقف على قوله تعالى ايا ما تدعوا
في بني اسرائيل وعلى قوله تعالى واد النمل في النمل بالالف ام بالياء فحمزة والكسائي
يقفان بالالف في ايا ونافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وعاصم فهم يقفون
على ما في ما والكسائي يقف في وادي النمل على الياء والباقون يقفون على الدال
ورسم وادي النمل بغير الياء واختلفوا في ان الوقف على قوله تعالى ويكأن الله

وويكا



وويكأنه في القصص كيف يكون فاما الكسائي فيقف بالياء ويقول وي وابو عمرو
يقف على الكاف والباقون يقفون بالنون ورسم بالياء والكاف متصلة
لا منفصل ثم اعلم ان لفظ مال رسم منفصلا مما بعدها في مواضع اربع
فمال هؤلاء القوم والثاني في الكهف مال هذا الكتاب والثالث في الفرقان
مال هذا الرسول والرابع في المعارج فمال الذين كفروا ولهم في الوقف على ذلك
اختلاف فاما نافع وحمزة وابن كثير وابن عامر وعاصم فظاهر ان الوقف على اللام
واما ابو عمرو فظاهر ان الوقف على لفظ ما واختلفوا في ايه المؤمنون في النور
ويا ايه الساحر في الزخرف وفي ايه الثقلان في الرحمن بان الوقف على كل
واحد منها باي طريق فاما نافع وحمزة وعاصم فيقفون بالسكون ويصلون
بفتح الهاء وحذف الالف والكسائي وابو عمرو يقفان بالالف ويصلان بفتح
الهاء وبحذف الالف كما مر ويقف ابن عامر بسكون الهاء ووصله بضم الهاء
لمناسبة الياء في ايها واما في يا ايها الناس ويا ايها الذين امنوا ويا ايتها
حيث وقع وصلا ووقفا بالالف وكلهم متفقون على هذا واعلم ان القراء
اتفقوا على ان لا ينبغي وصل البسملة بتسع سور اولها سورة محمد صلى الله عليه واله
٢ سورة القيمة ٣ سورة عبس ٤ سورة المطففين ٥ بالبلد ٦

بالبينة ٧ بالتكاثر ٨ بالهمزة و ٩ سورة الجاثية ثم انهم قالوا الوقف جائز على
لفظ هو في اربعة مواضع ١ في الاعراف لا يجليها لوقتها الا هو و ٢ في يونس احق هو
و ٣ في النمل كانه هو و ٤ في الزخرف خير ام هو وقالوا يسقط الواو من الفعل في
اربعة مواضع ١ في ويدع الانسان ٢ في ويمح الله الباطل ٣ في الطور
في اقتربت الساعة يدع الداع و ٤ في اقرأ سندع الزبانية قالوا في
يمحو الله ما يشاء في الرعد وقالوا ان النبي صلى الله عليه وآله وقف في جميع القرآن
على سبعة عشر موضعا ١ في البقرة فاستبقوا الخيرات و ٢ فيها ما تفعلوا من
خير يعلمه الله و ٣ في آل عمران وما يعلم تأويله الا الله و ٤ ... ٥ و ٦ في المائدة
من النادمين فاستبقوا الخيرات فقد علمته وفي رواية ما ليس لي بحق و ٧
في يونس ان اشد الناس و ٨ ايضا فيها قل اي وربي وبرواية انه لحق
و ٩ في يوسف ادعوا الى الله و ١٠ في الرعد يضرب الله الامثال ١١ في النحل الانعام
خلقها لكم دفء ١٢ في لقمان لا تشرك بالله و ١٣ في حم مؤمن انهم اصحاب النار
و ١٤ في الحشر للعالمين و ١٥ في النازعات فحشر و ١٦ في القدر من الف شهر
و ١٧ في الفتح بحمد ربك واستغفره الخ

تبارك وتعالى
...لوة لدلوك الشمس الى
...ليل وقرآن الفجر ان قرآن
...مشهودا قال دلوكها
...ها وغسق الليل انتصافها
...صلوة الغداة انتهى كتب عن
...ن ابراهيم وقال كان
...العين تشهده ملائكة الليل
...ها عن تفسير علي بن ابراهيم (ره)
...واقعة في سورة المزمل الآية
...الليل هي اشد وطأ و
...لا يعني بدرستي كه ساعات
...كه ناشي شود در شب با قيام
...سخت است از جهت رنج ومشقت
...خواب بر نفس بغايت
...پاينده از روي فراغت دل
...انتصف باد معيت